



كتاب القواعد  
في النحو  
مختصر القواعد



لنبي علي عليه السلام والحق الله تعالى في قوله تعالى  
السلام الأكرم محمد بن الحزري رحمه الله عليه والاخذ  
بالتجويد حتم لازم من لم يجد القرآن أتم لأنه به الا  
له انزل لا وهكذا الله البقاع ملاء لان الله تعالى انزل  
مجودا وقد وصل اليك انك من المشايخ الكمالين  
العارفين بحقيقة وتزيفه المنصل مندهم بالنبي  
صلي الله عليه وسلم والنبي محمد اسلم عليه السلام وبشر  
سئل عليه السلام باللوحي الفلم بالله عز وجل واما  
اجماع الائمة فقد اجتمعت الائمة من يدن عهد  
رسول الله صلي الله عليه وسلم على وجوب واجماعهم  
حجة من اقوى الحج وقد رايت لبغهم نظما في  
ذلك ما سائل التجويد والقرآن فخذ هديت  
من اول الانفاق تجويده فرض كما الصلوة جاء  
به الاخبار والابان وحاجة التجويد فهو كما فرود

تفسيره في القرآن

سوره انه الحامس وقد انشئ الامام الاطرح محمد بن الحزق  
رحمه الله بان من الشناجر سحرها القرآن القرآن اولها  
الاحسن بغير تحويه لا يستحق الاجرة لان القرآن منزل  
بالنحوه ومن حلف ان يقرأه بغير نحويه لبست منه القرآن  
لم يحسب كذا ذكره ابن العاوي وواجب على كل  
ان يقرأ القرآن بلحون العرب ان يفوا عهدهم كما  
فهم عن امر الله تعالى عمر وحل وما وانكم الم  
سول تحذوه لانه امرنا بعلية السلام افراد  
القرآن بلحون العرب وقال عليه السلام ليس صناعا  
من امر تتغن بالقرآن والتغن على ضربين الاول هو  
الحان بن مزديع الصوت بالفواعد العرب والثاني  
استغناء القلب والاقراب لاجل الغف بنو  
الاول لانهم يسمعون القول مغنيا وقال  
عليه السلام من غنوا القرآن باهوا تكلم

وقال

نه قال عليه السلام زينوا احوالكم بالقرآن والفا  
شهر عن بيان الحديث وقال عليه السلام اذا  
قرأتم القرآن فتبكوا فان لم تبكوا فابكوا والفا  
قال عليه السلام والعلم استراقت امتي حملة ا  
القرآن وروایت کنند که بکبار رسول علیه السلام  
منظر عابثه بودند و وی غصه در در حاضر  
شد فرمود که بربار و است ترابا عابثه نهی گفت  
که استماع کردم قرآن تحفی را که هرگز نشنیده بودم  
خوش تر از از وی پس رسول علیه السلام از  
جای که نشسته بودند برخاستند و زبانی در از استا  
کردند بعد از آن از جای که نشسته بودند باز آمدند و فرمود  
دند که این تحفی سالم است موالی این حنفیه و طایفه  
الذی جعل فی امتی مثله و دیگران که شکی رسول صلعم  
و ابو بکر و عمر رضی در یکجا نشسته بودند پس فرمودند

عليه السلام من اراد ان يقرأ القرآن عفا كذا

عالي فليقرأه على قرأت ابن عبد الله

عليه السلام حزن قرأت ابی موسی اشعری را بنشد فرمود

لقد اوتي هذا من مزامير الله وود عليه السلام چون این

خبریابی موسی رضی رسید گفت ما رسول الله صلعم اگر

من و انسمی که توانستماع میکنی قرأت را پس باز انستی

قرأت خود را از برای تو او از خود یاد کرده است

از هشتم الفارسی را که گفت رسول الله السلام را جواب

دیدم و آنحضرت مرا فرمودند که تو آن هبتمی که می آری

قرآن را با و از خوشی کفم آری گفتند جز آنکه الله جزا

که جهل صحابه رضی جمع شدند

یکی خود را از او فرمودندی تا سوزنی قرآن بخورد

نوی که امیر المؤمنین عمر رضی در بعضی

اوقات ابی موسی را میفرمودندی تا چیزی بخورد

و این

م

نوی

فران میخیزد و عمر استماع میکرد و متوجهی که نماز از اول  
نیت در نزد شیخ محمد باقری گذشته می کرد با امیر المومنان  
در حلوة العلوة حضرت فرمودندی فی العلوة فی  
الصلوة اما باید که در سخن حق صوت غفلت قرآن را  
بعاب قرآن فراموش نکند و در نظم و بی نظم و صرف  
نکند بر آن کردن حریف و باکم کردن حریف و یا نوع حقل  
رساندن حرفی چنانچه از مخرج خود با او نشود و با  
از صفات و می جزئی باز گیرند و مانند اینها مساوا که  
انجمن کنند و در سخن مبتلا شوند و سخن که مشهور است و عرف  
فرا و در تلاوت قرآن به دو قسم است یکی خفی و آن است  
که در اعراب خطا خوانند و از حد و مقدره تجاوز نمایند  
بکم و بیش خوانند و علم بالاصواب و معائب فرار از عیب  
و انسته و فرات نمانند تا قرن شده میان کلام و غیر  
و کلام الناس یکی از آن



بی تردید  
در باب اول کلامی که در این

که از این سخن می بینیم نمی آید و دوم تخطی است یعنی از این  
حرف است که از این میزدند و بعد از این و چهارم  
یعنی در این است که حرف غریبه و بیگانه که در این است  
غرضه پنجم ترخیص است یعنی که در این در حرف غنه که از  
حرف زاید است و ششم است یعنی در این حرف  
صوت بر فستور بر جسته می شود و نهایت سخن که در این  
آدمها بدی آید و هفتم است یعنی در این حرف دم را می کشند  
و بعد از این هشتم است یعنی صوت در فزات مانند  
و بر بر خاستن است و نهم است یعنی زاین و سیزده  
هم یعنی آواز را چنان برون کردن است که الفاظ در فم خفت  
نمی آید و دوم است یعنی میزدند را بان طور خواندن است  
که از و نشا است عین می آید و باز دوم است یعنی آواز  
را بجا کردن است و دوازدهم است یعنی بایست  
کردن با کلامی است که گفته و سیزدهم است یعنی آواز

کردن

کردن با سهل طاعت و زفات و چهار دم است  
 و غرض از این نقطه و اهل علم و حکمت این است که کشف  
 و لامانی و بسیار احادیث و در این باب وارد اند اما برای  
 اختصار از کتب این نموده شد و همچنین از علماء و مت  
 و درین خلائی نیست و فقهاء عظام نیز تصریح نموده اند که  
 اگر کسی بجای نماز و لا الفالین و مانند آن بپاخواند  
 فرات او باطل است و بطلان فرات مستلزم بطلان  
 نماز است و در فتاوی کبری در آمده است که اگر کسی  
 غیر المغضوب را باینجا بیدال یا بپاخواند نماز او باطل  
 کرده و در فقه الفاری گوید که اگر کسی رحلت النساء  
 و لایف و السبل خواند نمازش تناسخ شود و قس علی  
 هذا و در کتبات آمده که اگر شخصی ادائی خوف نمیشود آن  
 گرفتن نمازش درست باشد و اگر در امور حق نیست  
 روز ساجی است نماز او بالاتفاق درست است

۷۱

باطل کرد

و الا درست نیست و اما این چنین کسی را با لایقانی است  
 کردن تا شاید و در فتاوی طائره خانی آمده که کسی در این  
 صورت و رعایت قواعد قرآن بخاری باشد بر او لازم  
 است که بگوید و مقدمه و فرض درست کنند و الا نمازش  
 درست نیست و در تحفه الفقه از کامل نقل کرده که  
 شخصی موفقت و قوف قرآن نداند اما پیش رو اینست  
 و کذا فی فتاوی مختار الفتاوی و در متفق و فاضل  
 و غیره آمده است که کسی رعایت و قف نکند اقتدا  
 بوی مکرر است و ممکن آورده است در قواعد التجوید  
 فی الحلقه عقیق و تفصیل این مسائل اطباء دارد از جهت  
 اخفای الکفارین نموده است پس ازین معلوم شد  
 که ترک تجوید موجب عقاب است چرا که تلاوت قرآن  
 در عزیمت از مسجد است و اداء تجوید واجب پس مسکی  
 نیست که ترک واجب از جهت نقل که آن اوست



درین خطار فتنه باشد بقلم کرم بطراح نماید کما قال الله تعالی  
 وادناهم وابلانهم وادناهم وادناهم وادناهم وادناهم وادناهم  
 فی عون العبد ما دام العبد فی عون اخیه المسلم  
 که بخطای رسی و طعنه مزنی استنج نفس بشر خالی از خطا  
 نبود لهذا که در قول بزرگمان دارد هست که الا نشان کعب  
 من الطغای و النبیان و فقیر اید عابین خرماد و ما باشد و نام این  
 کتاب و قافیه الجوده بنهاده شد السعی منی و الا تمام و القبول  
 من الله و لی التوفیق  
 که تلاوت قرآن از اکل خصال انسانست و این معنی برابر  
 یاب و جابر اظهر من الشمس است و این از شواهد آیات و احادیث  
 ثابت است قوله تعالی و اعلموا بحبل الله جمیعاً حتی یسجدوا  
 تعالی درین آیت جمیع این است را که کفیم خرامت موسی  
 اند با عظام انجر آن میفرماید و قرآن از اجل میگوید تا قیامت

اینست که حاجات از ظلمات غلالت که در مضیق  
جستار است و نادیده است و رسیدن به نور هدایت کند  
در روزها عالم صوفیست جز با اعتقاد کلام ملک  
علاهی علم نواله و تمیز از مسیر نشود و دیگر قوله الذین  
ایشانم الکتاب بیلونه حق تلاوته اولیک یومنون به  
و من یکفر به فاولیک هم الظالمین حق تعالی درین آیه  
ناجی است از آنکه در ارجح سعادت میباشد بر بزرگ اینها  
نهاد که تلاوت را که خفته باشد و منع رنم خسران که دلیل به  
سختی و میباشد بر کردن جمله کافران کشیده و کفر کافرا  
نزد او در مقابل تلاوت تالیان ذکر کرد و تائید باشد  
بر عظمت درجه اهل تلاوت و نجاست اهل غفلت  
و بطایات و دیگر قوله تعالی بل هو آیات تبیین فی صدور  
الذین اوتوا العلم و ما یحکمنا اننا الا الظالمون و دیگر  
قوله تعالی ولقد سیرنا الفرات الحدیث فیل من مدکر مراد

زبان

قرآن در آیه بودی آتش دوزخ و بر آتشی خواهی  
 امام باقرین آن کراستحسان کلامی مع و در نفس این حدیث  
 در معنی گفته است یکی آنکه چون حضرت عزت و باریان آثار  
 علوی از باریات و غیره آثار سفلی از بحار و جواهر این  
 و بحال و معاون آن و باریات و استخوان آن و حیوان بقیبت آن  
 این بستانه است یعنی آیه را چه قدر است با وجود این بقدری  
 و مقصود از قرآن در آیه بود آتشی دوزخ و بر آتشی است  
 از قرآن پس اگر مومنی که دنیا و آخرت برای و نیست  
 اگر حامل قرآن شود آتشی دوزخ و بر آتشی دوزخ و دوم  
 ایاب بوسی را گویند که دماغت نافته بود و دوست  
 بودی که شب زیادتی اشتغال دوزخ است از روی زایل  
 نشده پس ناوخته بل حدیث این است که آدمی که متصف  
 است بصفات پیشرفت از غلام و جمل و قلت جز و شکر  
 و شیره طعام و حب مال و غیره از غمها و از غمها



و این رنگ صفات را از صفات ریاضت ناپاک کرده بود و  
 نفس اماره را به دوام بجا هدایت و طاعت نداشت و باطن  
 صفات باختر رود و آنس و در هیچ دور نشود همچون کمال  
 قرآن است برکت قرآن و بسیار حاجت در این باب  
 دارد اندام برای اخفای کفایت نموده شود و باید  
 که ادب تلاوت را نگاه دارد و او را ظاهر و باطن از سر  
 این کار خطر است از برای آنکه عطف کلام بقدر عطف متکلم  
 است که گفته اند کلام الملوك ملوک الكلام و قدم بر سباط  
 ملوک نهادن خطری عظیم دارد چرا که اگر کسی بجهت ملوک رود  
 و ادب محبت را نگاه ندارد و به هیچ مقصود نرسد بلکه خطرات  
 که جان و سر را نگیرد پس لازم است که خارجی قرآن در وقت  
 تلاوت با طهارت باشد و نیز خوشنویس و رحامه خود کرده  
 بر مین قرآن و خشوع باشد و مخرج و نمکی نبود بلکه  
 در خلوت بر آن نیست بود که غش معلم متعلم میشنید و نیز

مقامات مسجرات و عوالت را یاد دارد و آن بقول اصح  
سپنت و اندر اگر بران برسد دست دعا بخت حل و علی  
بردار و افشاید نه تعالی مقصود برسد از شکر کلام باشد  
و در وقت تلاوت از تلاوت مشغول شود و باج کس مظلوم  
نخیزد چرا که این در وقت تلاوت از دو حال خالی نیست  
اگر تلاوت بسازد کند این مکمل سائل است و حق تعالی محاب  
است و اگر تلاوت بنا بر آن کند حق سبحانه و تعالی درین  
مکمل است و او مخاطب است پس حق تعالی که مالک شمشیر  
و که است باین زده بفرستد مکمل با مخاطب باشد و این از  
که خالی ترک کرده با مخلوق مشغول شود این را بفهم تمام  
نظر باید کرد که چه بد کرده است که از خدا عز و جل اعراض  
کرده با مخلوق رجوع میکند بحکم طوره بده باب نبود و حال  
همین طوره است اگر فکر نظر کنیم ملک است ترک این را  
گویند نمود با مدتها و فاریت بید و است که من طاعت

بزرگ کرده ام و حال آنست که این فعل بد کرده است بیک  
سکینه است بقول یعنی بکسری تعالی بر بندگان خود و برمان  
از ما دور و بد زنا و ده است که فعل به ایشان را عفو نماید  
از حرم خود اگر توبه کند چرا که او عفو می کند و این مفت جانان  
اند یکی در سه قول در سبوح نفی با اینها الذین آمنوا کتب ذوا  
سالک عبادی تا زیارت تمام برسد دعا کند خنی منجا کند و عفو  
در سار و ذوا اسمعوا در رکوع سیزدهم و هو الفایز تا بر سر  
اینه نشکون من الشاکرین برسد دعا کند و سبوح در ولولنا و در  
رکوع دوم او من کان میثا و ربان اسمعی الله له جلاله  
مشهور اند بر کند و چهارم نیز درین سار و در رکوع این  
ربکم الله الذی نابر کلمه او غور یکم لغز عا و خفیه و نزد اکثر  
به محسنان برسد دعا کند و پنج جا در سار و هم قال الملائمه  
در رکوع نهم بر کلمه من انشاء و خنی و نعت کل شی برسد  
دعا کند و ششم در سار و ششم در رکوع اول تا بر سر این

و بیغم خاوریده لب چهارم در کرم بازیم بر کله اسفندیم

تمام شود این بحسب المفضل برسد و عاکنه و لبس و بره مرآت  
 ما از سینه که جان خود را از هلاکت نگاه سلامت دارد  
 چه آنکه فعل به هلاکت میرود و بدی از مرآت ان صادر میشود  
 پس موجب خلافتی از بدی فعل بد از انشیریم مانند تلاوت  
 قرآن بیکر فعل مثبت لبس اگر کتب تلاوت قرآن مجید  
 بنما به یعوی هر حرف ده حسنه حق تعالی عطا کند و ده سیئه  
 از اعمال نامہ نالی محو کند از کتب قرآن در غیر نماز آیه کریمه  
 که کسی تک حسنه کند او را ده نیکی الله تعالی میدهد و ده بدی  
 از اعمال نامہ این محو کند در اول بار و اگر در نماز تلاوت  
 نماید لبس این بنده حسنه در حسنه میکند پس آن ده نیکی که از  
 تلاوت بیک حرف با اعمال نامہ این بنده الله تعالی ثبت نموده  
 بود از موجب حرف تلاوت و در تلاوت که در نماز باشد  
 بر نیکی ازین ده حسنه باز بده نیکی بدل میشد و بهمان آیه کریمه  
 که اول تذکره است پس فاضل است که در تلاوت قرآن

در تلاوت قرآن هر حرف ده حسنه میدهد  
 و در غیر نماز هر حرف ده حسنه میدهد  
 و در غیر نماز هر حرف ده حسنه میدهد  
 و در غیر نماز هر حرف ده حسنه میدهد

و نماز باشند و بکمال اکر آن را در نماز بقیام خواند بمهری هر روز  
 صد حسنه حق تعالی عطا کند و در از حد کتاب کفایت القاری  
 و شفا الامانی هر روز صد حسنه شود و اگر نشسته خوانده بود  
 پنجاه بگی و اگر در غیر نماز یا وضو خواند بیست و اگر بی وضو بود  
 ده حسنه عطا شود و در علم بالصلوات و قاری را هر روز بیست  
 که مقدار تلاوت در شب از روزی یک نفر ساز و چنانچه محمد  
 بن عمر رضی الله تعالی عنهما بجهنمی صلح سوال کرد که هر روز چند  
 خوانم و در تلاوت چنانچه سوال او اینست بی کم از القرآن  
 یا رسول الله صلح قال فی شهر قال ابی اطلق افضل من ذالک  
 فقال او فی عشرین فلم یزل یجی قال او فی سبعة  
 سبعت ایام و اقل من ذالک قال ایام و اقل من ذالک  
 قال فی اقل من ثلاث لم یفهم ازین خرج می شود که کم از بیست  
 روز ختم کردن جایز نیست تا سه روز یا سه روز یک افضل  
 توسط است و آن در غیر سه روز است این را اخبار کرده اند

اصحاب خانه عبد الله بن عمرو عثمان فرموده این ثابت علیه  
 این مسجود خوانی این کعب رخصی الله عنهم و در هر جمع ختمی مکه  
 اند و خواجده امام ابو بکر بن اسحاق کلانادری میگوید بر سر  
 قرآن خوانست یعنی حفظ را با از اهل اسلام شود نزد او  
 است که در هر ماه ختم کند و مستحب است که در هر هفته ختم کند  
 زیرا که جوهر چنان کند هیچ وجه بد زرخ نرود زیرا که از این  
 مسجود رخصی الله عنه روایت کنند که گفت قرآن را شش  
 هزار و پانزده است و در وی سی صد هزار و سیصد و نود  
 حرف است و نالی را در هر حرف ده حسنه است پس چون نالی  
 قرآن در هر هفته یک ختم کند در نالی و برانجامه و یک ختم  
 بود و در هر ختمی مرور الله هزار مرور یعنی سی صد و شش  
 هزار و نه حسنه بود پس مراور او را هر روز و شب با نفس مرور  
 یعنی پنج لکه حسنه بود و از موجدان قرآن خوان که نام یک بود  
 که سناب در شبان روزی برین حدایت و زیاده شود تاوی

بسبب غلبه سیاحت بر دین و خروج بر دین یعنی بزرگواران  
و بیکه آن کشف الایمانی به آنکه استعاده خواندن بر وقت خروج  
نمودند لذا این کرمه و او اوقت القرآن اما استعاده یا مد من  
الشیطان الرحیم ثابت است اگر چه این قرآن نیست مالا انکار  
اما بعضی بر آنند که این اثر برای وجوب نیست و آنرا کفر نیست  
و استحباب نیست نه وجوب و اختلاف در این وجه است  
بسیار است به حسب احادیث مختلفه که درین باب وارد شده  
و این در همه اقوال موجب الطاب است و اصح و محتمل تر این  
است که ثابت است یعنی اعوذ بالله من الشیطان الرجیم  
چرا که ثابت شده است از قول خدیجه العده این مستور در حق این است  
عنها و این قول را نیز در کشف الایمانی آورده است که گفت  
من از پیش حضرت صلعم بهین طور اخذ کرده ام و آن حضرت  
از جر ائیل و جبرائیل عن اللوح القلم یا مد عزوجل و نیز  
در آن نظم نموده است یعنی هم وزن است و دلیل آنها

اینست

اینست که بر آن حدیث بنیاد نظر داشته و فرموده اند که یا ابن  
 ام عبد قیل اعوذ باسمه من الشیطان الرجیم مراد از عبد عبد الله  
 ابن مسعود است و حکم هر دو اخفائی آن تابع قرائه است  
 اگر تلاوته بخیر کند استعاذه نیز بخیر کند و در اخفائی قرائه  
 اخفائی او نیست در غیر نماز اما تکرار نماز باشد مطلق  
 اخفائی نیست خواه قرائت چیزی باشد خواه فعلی و اما  
 بعد از تسبیح جمع قرائت مطلق اند بر آن که خوان سوره ای از قرآن  
 شروع کند و پس از آن تسبیح گوید و تسبیح با لا انفاق تکبیر  
 آنست از قرآن اگر چه اختلاف درین اند که بعضی گویند  
 که تسبیح یک آیت است از همه سوره ها است و بعضی می نمایند  
 که چیزی فایده است و بعضی گویند که چیزی فایده نیست و چیزی  
 سوره دیگر سواي سوره نمل بلکه آیتی است مستقل  
 باینکه که بخت برکت بر سر هر سورت بخوانند و نیز در خبر  
 است که محل اعرابی بال لم یجدوا به اسم الله فهو اتم تسبیح



فاجار در اول تیره بشمار را باید خواند بر سر هر سوره ماسوائی  
 سوره نزلت که در اینجا بالاتفاق بسمله ممنوع است بجهت آنکه  
 بسمله موجب امانت و ذکر سوره نزلت آنست بجهت و غیره  
 اگر نجات و رفقا کفار و افع از میان سبب نجات است هم  
 بر سر سوره برات بشمار نوشته اند و در مابین شروع تلاوت  
 از مابین سوره و تکرار آیهی تحریر است ماسوائ مابین سوره  
 برات که درین ممنوع است چنانچه در اول آن دو وجه است  
 فرات بسمله در ایل سوره و استعاذه هم جایز است  
 مردی از امامان که حرق استند از شروع تلاوت کند  
 و استعاذه و بسمله هر دو را در اول سوره باید خواند پس  
 به فراز آمدن اجار و جهاد اول قطع الطرفین یعنی برآوردن  
 استعاذه و بسمله هر دو را وقف کند و استند از سوره  
 نماید و در وسط الطرفین است قطع اول وصل مانده  
 در وصل اول قطع ثانی و در نگاه که بسمت سوره خم کرده باشد

سوره آئینه شروع کند در اینجا هم نام و بعضی قرآن دیگر  
نه دیگر چه نیز اند اول قطع الطریق یعنی بر آخر سوره مقرر  
و آخر بسمله بر دو جا وقف نموده آئینه از سوره آئینه  
نماید و وصل الطریق قطع اول وصل ثانی  
که وصل اول و قطع ثانی است در اینجا ممنوع است چرا که  
اگر آخر سوره گذشته را با بسمله پیوسته کرده بر آخر بسمله  
وقف نماید بعد وصل از السوره آئینه بخواند ازین محل  
میستد و که بسمله از ششم سوره مقرر بود و حال اینست  
که بسمله بر سر اول سوره آئینه است و ذکر و جرات  
بسمله مابین سوره نین بر وجه دیگر برای فارمان دیگر می  
اطاعت دارد و او را ذکر نکردم چرا که این از جمله قرآنست  
مخبر و فرات امام حقیقیم در حقیقان ازین سبب  
استه اول و مرجع است که حضرت امام اعظم ابوحنیفه  
کونی مع از به قراة انبر افضل میباشد اخبار کرده اند

کہ تعلیم و تعلم همین است <sup>تعلیم</sup> است می کنند ازین معلوم میشود که  
 مقبول خدائی عزوجل همین فرات است و بکند این مکرر  
 السبعة و این الفازی و اندک با صواب  
 بداند که حروف بیجا است و نه کانه اند  
 نزد اکثر علماء لغة و نزد بعضی است و نیست اند و قول  
 او شکی نیست که هر دو از حروف بیجا اند  
 که خود مستقل الا و باشد نه الف مرده که او تابع ماقبل  
 خود است و دیگر نمایان حروف خود مستقل الا و اند  
 اگر الف حرف بنودی اثر آن نباشد می و امام مرد همزه را  
 خارج میکنند ازین بحث و دلیل این صاحب این است  
 که همزه را خود موردی معینه نیست مگر گاهی بشکلی الف  
 و گاهی بشکلی و او و گاهی بشکلی یا می باشد پس هرگاه  
 که صورتی او را اعتبار نشد و در مشاکلت وجود او را بطریق

دو لایه شد: ابتدا خلیل ابن احمد غوی بنی بنی که کلام او را اعتبار  
 به صریح کتابت نیست نه در لفظ و نه مقصود ازین حروف لفظ  
 است نه کتابت لفظ چنانچه لفظ بدون غوی که در نزد کتابت  
 نوشته نمیشود بگو در تنوین رفع و نصب و جر وجود و عدم وجود است  
 که همیشه در لفظ ملفوظ میشود لکن در بعضی جا وجود او را ثابت کرده  
 شد و کتابت برای تحقیق او که ازین محقق نشود که این فون  
 نسبت ساکن که اکثر در کتابت وجود او نیست مشاهدگان و مانند  
 این و پس و چنانچه هر را که صورت و حقیقت نیست که بگوید تا که این  
 سیرت است علامت او معجزه است ازین جهت که وجود او  
 در لفظ ملفوظ بود و الله اعلم بسر و غیر این کتاب را بر قول  
 خلیل ابن احمد غوی بنا کرده است و قول ضعیف و او آنرا نوشته  
 بر قول قوی الکفا ضروری است که قول او بخار از نسبت و جمع  
 بنای کلمات عرب و از کلام زبانی ازین ماست و مخاج  
 بری است از بالاتفاق حلق و وسط و شفقت و مخاج قوی

میباشد و گفته اند و نیز این قول را اختیار کرده اند و میگویند چنانچه  
محمد بن حنفی و ملا علی قاری و صاحب منها النسخه و در النسخه و در  
قوله النسخه و کشف اللامانی پس مخارج حروف ده چون این است  
در بعضی گویند که الف ده و اخرج خوف حلقیست و یای مرده را  
مخرج خوف و وسط میست و و ده و اخرج خوف و ب میست  
و می باشد و مذ میست و قول اول است و خوف کا و الی و میست  
یعنی مکان خالی را کا و الی و هوایی و جوفی نیز گویند و ج میست  
نیز جهات ششگانه می باشد یکی از اینست ا حلق و دویم با نه  
و دندان و سوم و چهارم از اندرون ب که خار و ناله اندرون  
خار و دیگر و پنجم و ششم از تنگ اسفل ناله حلق اعلی و میست  
این جهات ششگانه اند که مذکور شد خوف و میست میست  
نزد فراع و حروف ده است که و او ساکن ما قبلش میست  
و با ساکن ما قبلش میست و الف ساکن ما قبلش میست  
باشد و معنی مرده در لغت عرب بطویل کردن را گویند و در

تر از او بود. از کردن حرف نده بمقدار یک الف است مقدار  
 الف را به این بیان که در اندک بعد و ابجدی در یکی کردن  
 منه حرف از نه شود انگشت تیر یک وسط و دوم تا فغان  
 یعنی در یکی که آن و لایم الف او کرده میشود با و ای قوسط  
 و سیوم کنش یعنی در یکی که در آن نوشته میشود و الف وسط  
 و قوسط از آن گویند که مندی و ی طرق باشد یعنی هادی  
 و اعلی مرد و برابر باشد <sup>عنه السلام</sup> خرا ما میر  
 او وسطا جانچه مثال نده در کلام الله نکر گویند نو حیا و او  
 که در کردن درینها و در دیگر امثال ایشان به قدر یک الف  
 لازم است جانچه بیان این در یکت مدات می آمد انشا  
 الله تعالی و اگر بعد از او نده نامای نده و او می آمد با  
 آید در دو کلمه چرا او غام مثلین نمیکند حجاب اینست  
 که غم این فاعله منقضي است اما او غام اینجا حجاب است  
 تر از اهل او که او غام کردن از فاعله

نوسط

کشیدن بجز یک لایق لازم نیست پس اگر کسی بگوید  
نرم مخوفم لازم آید باین جمله و این جایز نیست نزد  
جمع کثرت جمع کردن که درین صورت بیان نیست  
اما بصورت دیگر چرا که در فکرم میشود بعد از کس الف و اعم  
نیز او میشود این است که این جایز این صورت  
منصوب نیست چرا که اگر مرده و اعم را جمع کنند از این یک  
شروط است یعنی بعد حرف مرده و دیگر حرف ساکن از جنس  
مرغم یا فقط حرف ساکن باشد در اینجا اوعام و در مجموع  
شوند بعد فرعی نه انکسار حرف مرده است پس معلوم شد  
که این اقسام دیگرند از اقسام مذات و اوعام مرده در  
مثل او چنانچه اللین و دیگر مرغم باشد و مرغم نه مساوی  
لها لاین این هر دو مرغمی اند نه مد اهل یک میشوند و کلمی  
و دیگر مختلف کلمی چنانچه بیانی اینها می آید این است که  
در بحث مذات و اوعام حرف مرده از اوامم حقیقی جمع

ز اربع بی نخست دود کلمه یکی اند و سبب یکی از سبب  
 ترکیب بر بعضی از سه اصلی و دوم لکن بر یک اصل او او تمام بسته  
 تقسیم است لکن او تمام متکلیف یعنی حرف اول حرف دوم بر دو از  
 سبب او جود یافته در مخارج و صفات و اولی ساکن ثانی متحرک  
 اول را در دوم و دو غام گفته و این در اینجا منظور نیست  
 چرا که حرف مد و مخارج اند از بیعت و سه طاق و غیره از  
 مخارج خود یاد که مکرر شود ان شاء الله تعالی و نیز در صفات  
 متغایر اند چرا که حرف مد و مخف نافع است بمقابل خود و غیره  
 مستقل بذاته اند در صفات و دوم منجاساتین و آن نیز  
 در اینجا منظور نیست و سوم متغایرین ابفا در اینجا ممکن  
 علت و محبت او غام و سبب بر دو در محبت او غام بر دو  
 فواید شود ان شاء الله تعالی پس ازین مفهوم گشت که در هر  
 ده و غیره تبیین نام و نفع نیست که مانع او غام گشت  
 عدم و کلمه و اگر در یک کلمه جمع باشند و با حرف مد بدل باشند

ممکن



اندو بک حرف علم پس در این بالا اتفاق او علم  
 در دو وجه جائز است یکی در اول ادغام مثالی  
 بیسمیه که اصلی بیسمیه کلمه از علم حرف بر او علم ظاهر  
 و سیمیه است در ادغام با لغت مثال تک ادغام  
 است و او علم الفاعل و حال و او استای که از کشیدن  
 ضم متولد است یعنی لفظیابی که در اصل با بی می بود و بی  
 تصور با این است یعنی با حرف نه ادبی از فاعل است که تصور  
 است و دیگر با بی متکلم که خلق به تصور است با بی گشت  
 و با بی متکلم را که به تک کلمه تصور کرده اند ازین است که این  
 یک حرف است و ملحوظ به نام بی گشت از بی لغت است  
 است چرا که با بی متکلم یک حرف است و لفظ با بی  
 نه اندک چه احتمال کنند که با کلمه دیگر باشد چرا که  
 حرف است کلمه حکم نه باشند و هر حرف که ملحوظ است در علم  
 حکم کلمه وارد شود و بکنز انی الخ و نه آن نیز در علم است و در

و بگویند که از قاعده سکه مثل اول و دوم اگر ما بودیم نزد او علم  
که سال را با این توی بنویسند و سال را با این توی بنویسند  
که این توی که سید است در آن چهارم و بیست و شش  
ساله لغوی یا قوم و اگر سید را همین لغوی و اگر سید را  
نشد سال را و اول لغوی و اول لغوی از اول لغوی و اول  
ساکن باشد و فصل در لغوی و لغوی و لغوی و لغوی  
که سید و لغوی در لغوی یعنی نرم است بعد از اصطلاح و رایج  
در آن که در حرف بعد از الف می باشد و اگر سید را و لغوی  
باید که آنجا نزد او علم کنند و این است که در فصل اول  
این توی که سید است در دو از یک و خود نو و نو اول ساکن  
این توی که اول سید است در آن هر دو یا توی که سید است  
مخرج همزه و یا از زبانان حلی است یا بل و یا سید  
در همزه و در لغوی و این است که در لغوی و لغوی و لغوی  
مخرج عین و حایله و سید حلی است در لغوی و لغوی و لغوی



[illegible]

و در دوازده ماه از طالع شب در است و نام آن  
در پنج هر کوبند و در این ماه پنج روز از وقت  
از میان برداشته اند و این اسم موسوم گزیده است  
همه دوازده شده اند و این شرح از هر ماه است باید که جمله  
دندان کبریا و بعضی از را و بان مع و دندان کبریا  
اطلاق با فراس کرده اند و اکثرین دندان کبریا است قسم نام  
نهاده اند چنانچه دندان را که چاه و آب است ضوا حاک گفته اند  
که جمع ضوا حاک گفت این سبب این دندان میان اسم موسوم  
که در اندک خسته ظاهر میشود و دوم قسم با فراس بر دندان  
اکثر گفته اند و آن دوازده اند و طواحن نیز ایشان را نام اند و این  
هر شی که در بر آنها میاید تا سبعة با این میشود و از این که  
مطحن است که را کوبند که از او معنی غچیان و طحن می  
و چهار دندان باقی را اند که کوبند به ال مع که آنها را  
زبان فارسی دندان خرد بشری گویند که بعد از طواحن است

[illegible]

میرزا ابوالحسن  
میرزا ابوالحسن

۱۰

五

در آن که از آن که مجزئ آن خصل صغیر قطعه باشد و بانی  
 از آن که بماند در حلقه فله اندیشه مطبقه است که از  
 منفیون از آن حاد و ضاد و فاء و را حاد باشد و بانی از  
 بجا که بماند در حلقه منفیون از آن و نیم از آن که قطعه منفیون است  
 و آن شش حروف اند که بجز عجم آن فرقی لب میباشد و بانی  
 از آن بجا که بماند در حلقه منفیون از آن و سماعی این صفات مذکوره  
 صفات دیگر منفیون گویند نزد اکثر محققین مع و صفات  
 منفیون است که بمقابل خود صفت منفیون ندارند و نیز در حروف  
 بعضی در بعضی اوقات یافته میشوند و در بعضی اوقات یافته  
 میشوند و چنانچه قافله و غمه و غیره بانی بعضی گویند که همیشه یافته  
 میشوند و چنانچه صفت منفیون بخت و شیشه و نحریت و استقامت  
 و فطرت و غیره و نیز در بعضی مقابل خود دارند و چنانچه صفت که  
 این سه حرف اند و صغیر از آن معنی است و لغت که بخت  
 و پرستش بر مسابده و در اصطلاح مجزئ مع او از لیست

۱۹

در غیر



لطیف که انبیای دین از برسیایه و دیگر حرفت عظام است  
بعضی چنانچه در مرقعه شرح آمده اند و حروف این است  
که در این کلمه جمع کرده اند و فطرت حیل و فلقه و در الی سگون  
میباشد خوانه اصلی بود با عارض بود فطرت لاکن و در فطرت  
از سکون باشد و باقی حرف فطرت اند و سوم فطرت نیست  
بعضی نهایت نرم اند و در لغت و در اصطلاح در از کردن حرف  
این بقدر نرم الف میباشد و آن را او با سکن که خود است کن  
باشند و با قبل اینها مفتوح و باقی به غیر نسته اند و لام در آخر  
اند و در مخ خود با معنی لام میل کند مخخ نون و را به پشت زبان  
و باقی به غیر مفتوح اند و نیز را اگر تحت لاکن تکمیل را  
جایز نه اند و باقی به غیر مکرده اند در اصل و حجم و شین  
و با حروف شجره اند و شجره در لغت و تحت را گویند و در اصطلاح  
در شجره آن حروف را گویند که در یاد این قوت چنانچه افستند  
در شجره و چنانچه هم شکل اند و درین که شجره را شجره است و این را  
نیز



که در آن ادغام با غنیهت چهارانه و جامع آن کلمه است  
 اگر چه این وزن سه ساقی است این آیه او عالم آیه بر و امام  
 هر حرف مع مثال تا بر بقول و حکما به خل و مثال و او من و ال  
 و رحمة و ذکر و مثال هم من مادیدی من و هم و مثال و اول  
 من مخرج و عالم آیه و اگر چه ازین حروف حلقی آینه اظهارش  
 باید نمود و حروف حلقی شش اند چنانچه درین بیت مشعر کرده  
 باشند حرف حلقی شش بود این نور عین همزه ما و حا و  
 حا و عین و عین مثال همزه ان انا و مثال سماع الی حین  
 و مثال با ان بود قوم ما و و مثال حا و لکن صفت و نا و جامعیه  
 و مثال خلخه خلا و رحمة خرد مثال عین انعم الله و شعی علیه  
 و مثال عین من غل و آله غره و اگر چه ازین حروف با آیه قلب  
 با غنه باید زد یعنی وزن را ازیم بدل باید کرد مثال من بعد و بودند  
 بحر و ریانی حروف انا و حاکما که با نزه اند و سوا ای الف مده که  
 ازین خود ساکن است از جهت سنگین خود ازین تحت خارج است

مثال

والماء انما يبرد في الخفاء بانزله في اودية الجبال فيبرد  
انما يجمد في اودية الجبال فيبرد في اودية الجبال فيبرد  
كاف ان بعد از نوح ساکن و نوح کل زمین آمد و احوال باغ  
ای کرد یعنی اخفاصیه مصدر است از نوح باغی که در اصل  
اخفاص بوده برای کمرسته نوح را بعد وقت کردند و اخفاص  
پوشیده کردن نوح و بانسوی راجع شود در حالت اخفاص  
می باشد مثال تا کنست و سورة تسبیح و مثال تا حث  
العظم و حث نم و مثال هم ان جاء لكل حبلنا و مثال  
و ان عند الله و لكل درجات و مثال و ان عن فکری و  
یزوی انتقام و مثال زامن فوال و یومئذ زرقا و  
مثال ساین مشین و بنسب گسویا و مثال مشین انشا و  
غفور شکور و مثال ضا و یقیم فی و مثال ضا و  
منفرد و قوله و مثال و مثال طامن طور و کلمه طینه  
مثال طامن طور و طامن طیل و مثال فامن فضا و ما و



برای رتبه تجویز می باشد که در این بر حافض است نام  
بر حافض است در این کیفیت ادبی و فنی با این سروده یا می نشین  
تحتانیه آورده اند که در آن اظهار کمالی با این سروده و کیفیت  
این از استاد و فقه باید آموخته و بعضی چنین گفته اند که رسم را  
بآن طور باید خواند که در بر می خیزد که در این محفل خطا است نزد  
المحقق و محقق که حرف ساکن را بر می خیزد و در آن با وی  
کسر این است که در حالت وقف یا شده و در وصل فقط شش  
علیه و لا الفالین و ما دمیت و قس علی غیر ما چرا که امثال این  
بسیارند اما برای مختصراً گفتا برین ننموده است

و شش علی بن ابی طالب غنی بنوری و حلال است در چهارده  
 حروف و اعرام کرده بنموده و علامه جان بنیاد غنی ملک نعمان  
 اول در تائید و التین و دوم تائید و التین و سوم در  
 دلی مشار مالک هم الیین و جلد و در فیه مشار و الذاریه  
 و پنج در مشار بقول الرسول و ششم در مشار و الزیتون  
 و هفتم در سین مشار و السیاح و هشتم در شین مشار و الشمس  
 و نهم در صاد مشار و الیافان و دهم در ضاد مشار و لا یفالی و  
 یازدهم در طاء مشار و الطور و دوازدهم در ظا مشار و الظالمون و سیزدهم  
 در لام مشار و اللیل و چهاردهم در زین مشار و الزار و شش علی عمر  
 بن ابی طالب غنی که در شین و الشمس غم است این لام را شمس گفته  
 و بلکه آن حروف که در آن غم است همه را از جهت اعرام لام قرون  
 شمس نام اند و بدان که منظر است از جهت اظهار لام و انحراف لام  
 بلکه همه را که در آن منظر است حروف قرون نام اند و منظر لام منظر  
 و نیز است مثال با البر و مثال جمل و مثال حاء الحافظ و مثال خا

در هر دو نظریه باید دانست که حق تعالی در این امر کلام  
این شخص اختیار کرده اند از هر دو معنی بیان و کلام مخلف با میان  
و اعراب مخلف بر حد که کلام تمام نشده باشد و قائده حاصل شده  
باشد و نفی مستحسن بود و شایع و التباس و دشواری باقی مانده که معنی  
کلام فی الجمله بر بیان کلام یعنی بر این نظر کرده که تمام نیست مثلاً ختم  
است علی قلوبهم و علی سمعهم این جا وقف ختم نیست تا دلیل باشد که ختم بر قلوبهم  
و اسماهم واقع نیست نه بر القلوب بلکه موقع غشایه القلوب است و غشایه  
است و مثل قوله تعالی لهم الهمی الشیطان سودیم و الهمی لهم که بر هر دو کلمه  
وقف یکو نیست و است از ما بعد هر دو چرا که تسویل فعل شیطان است  
و الهمی هم غایت از فعل موبی جل جلاله و تم افعاله است و اختیار وقف اینجا  
بر آنست که از فرق شود میان کلام است و کلام الشیطان لا یم و اگر وقف  
مست بر سر است آیه مثل رب العالمین الرحمن الرحیم در اینجا وقف را جایز  
داشته اند و در اینجا است که افضل شمارند چرا که بر سر است و وقف نیست  
و است از هر دو جل جلاله است که اگر موقوف باشد حکم او قریب واجب است



و غیر مکرر می باشد از احتیاجی نیست به این زیرواقت که در این است  
 و نیز عین پیوسته چنانچه در حدیث الفرید یعنی خود فرمود اند و در  
 الفرید و غیره نیز فرموده اند که گفت رضی الله تعالی عنهما که رسول الله صلی  
 علیه و آله فرموده فایده تلاوت فرمودی در هر سر یا است وقف نمودی و پس  
 و مانند این بهم تمام باید فهمید و تشخیص آنست که مراد از وی مفهوم  
 نشود و هرگاه که مراد از وی معلوم نشد خللی عظیم از واقع گشت از  
 علم تمام باید فهمید مثال آن وقف کردن بر اسم و مالک و الحمد و اما ک و الحمد  
 ازین پس نگاه که برین موضع وقف نماید معلوم نمیشود که این کلمه معنی  
 چه کلمه است و معانی آن این کلام کلمه است و اگر برین موضع خورده وقف  
 نماید جائز نیست لکن باز اعاده از کلمه که بر آن وقف اضطراری میگردند  
 و صل نماید و در بعضی مواضع بر سر است احتیاجی با وجود است بر آن کلمه  
 و دفع فتح است مثلاً قول للمصلین و برای و انسحق فاحت فایز  
 هر دو است که در علوم عربیه کوشش تمام نموده اند بسیاری که کار کنند  
 چرا که وقف در تجوید داخل اند حکم است و حدیث و احکام است و از قول

مصنفی تقدیرین جمله تحت شمع اهل الاکرم محمد بن خورشید باقی باد  
 مشیخ کرده اند حکم آن در حدیثی است که لا یندر معرفت الله و معرفت  
 الله از وقف آن وقف است که اگر کوفن آن معنی متعبر میشود فقط معنی در  
 معنی حاصل کفر لازم آید و بعضی جانی ازین است امام عثمان ابن عفان  
 بر سر آن کلمه حرف لا از سر و از عاقله لا انفق مقرر ساخته اند مثال  
 فیت که اگر برین کلمه وقف نماید و ایستد بگوید الله عز و جا ازین معلوم میشود  
 و غراب مصنف که قاری الله عز و جل را غراب ساخته است که ازین لفظ  
 الله مفعول معلوم می شود و غراب مصنف او و فی الواقع معنی دیگر آنکه لفظ  
 الله فاعل است و غراب مفعول است و دیگر آنجهن جالب است این را می  
 آنکه قاری نموده و وقف کفران بهین جهت گویند که از و معنی منع میشود  
 معنی هر دو قاری قرآن میباشد و اما از مفعول حاصل در نه الفیده و منبج الله  
 که در استاد از اقوال بزرگان دین بخوبی بیان کرده اند که مثال از جایای  
 معصومه است که کفر کلمه لفظ کفر الذین قالوا اوقف نماید و از این  
 الله و المشیخ این رسم ایستد نماید ازین معلوم شود که قاری سبح الله گوید

و در این باب

درین نظر ظاهر است اگر قضا باشد و نه این که یک کلمه در میان حرف و الف و این چنین  
 که گفته اند این سبب است درین موضع اکثر از وقف مانع و بعضی می گویند که این سبب  
 تمام واقع است که صاحب لغت در لغت آن آورده اند که اکثر وقف در کوفه  
 ماقبل لفظ آن بود و لفظ بعد و لفظ و صد و لفظ و کان و صد و لفظ بل کان  
 و صد و وقف و صد و حرف استقام و باطل است تمام و اما می باشد مانند لذب  
 بسیم و الباریم و وقف کافی است که ما بعد از لفظ و صد واقع است و مانند  
 فسوق یکم و وقف کافی است که ما بعد از آن و نفوذ است و مانند و علم کم و صد  
 که بعد از وی لفظ و صد واقع است و مانند و او را و یکم فعا که بر و وقف کافی  
 واقع است که بعد از آن لفظ بل کان و صد است و قالو طایر کم معکم و وقف کافی است  
 که بعد از آن همه استقام و را و نیز تم و واقع است و مانند این در قرآن مجید بسیار  
 جانند از نظر فم باید دید که ازین سبب عالیا از اجای شده بود بر وی شده بود  
 آن کلمه لا نوشته اند و بار فوق آن و وقف کفرین نوشته اند تا قاری در  
 نیافته سوال مشابهت آنرا گویند که در امشاج ظاهر است و اما طایر و این  
 لفظ که بر سر آن لا کرده اند و با و وقف کفران باطله منوف مشابهت ندارد

نه در صورتی که کلمه کفر در حقیقت علامت توقف نموده اند درین بلاد  
 هیچ شیخی و نیز در متنی مشابهت نیست که کلمه کفر بران وقف انچه باشد از  
 وقف کردن معنی منفی می شود پس معنی و صورتی که در حدیث آمده چگونه باشد  
 که این را مشابهت نمی بیند که در سوال گفته شد بلکه این را اتحاد گویند که متحد  
 گشته ظاهر او با ظاهر او از مشابهت این است که حضرت جاح القرآن  
 هیچ قرآن نوشته بودند بران علامت وقف نگذاشته بودند چرا که صاحب علم  
 بر ظاهر نظر نموده بلکه از معانی دریافت کند که برین کلمات وقف بسیار کرد  
 و برین کلمات وصل از جهت بر سران کلمه حرف لام مقرر کرده اند که در دو  
 ظاهر مساوی بودند در معانی و صاحب علم را حای شبهه برای همین لا  
 نوشته اند و در غای قرآن معانی و جاد وقف کفران چنان سبب نوشته اند  
 که مشابهت کلمه کفر بران هیچ گونه وقف را هیچ ندانسته اند بلکه درین نیز معنی منفی  
 انقلاب نمی است اگر معنی منفی شود کلمه کفر حاصل آید نمودن باید منها  
 لکن کفر در حدیث نیست و در او دانسته باشند و اکثر از دو جا سبب و حمل  
 باشد کفر لازم نیاید چرا که در مسأله کفر فقط شرط است مکرر او را لازم است

۵۵

ببین

در بعضی کلمات اولت ز ثانیه که از اول فصل محل به صورتی بی نظیر  
 بی آیه و تفسیر هم از کفر خالی نیست ازین بر سر کلی باید نمود مرخصی بر سر کلی  
 که در تفسیر هدی التفتین داخل آن و بر سر در آن زمان میسر شود که کلی  
 ازین مقام با عالم عالم من باشد و علم موقوف است بر این علم موقوف  
 یعنی علم موقوف و خود و فقه و اصول و تفسیر و حدیث به ازین برین مقام با آنجا  
 شود پس چگونه این معنی میسر شود بجز بحث است از این مابین کم علم  
 از باب علوم و بیند یک صفت از علوم خود بذل فی سبیل الله کرده اند که میان  
 و موقوف کرده و در ظاهر از علم معانی یک حرف بر سر موقوف با مقرر ساخته اند  
 و دارد و بار بحث شده بر دیگران گاه نه انداخته بر خود مابین حل نموده اند سنگر  
 سیم و عفو الله عیبیم و تویم و سر الله عیبیم و عفو الله عیبیم و عفو الله  
 عیبیم و عفو الله عیبیم و عفو الله عیبیم و عفو الله عیبیم و عفو الله عیبیم  
 از علامت آیه هلقه مابین و در مثل جزم می باشد و اگر این تنها باشد  
 و فف بر این سنخ است و اگر مابین چیزی دیگر باشد از لزوم و جواز و غیر  
 این پس آیه جامع است و فف و فف و فف و فف و فف و فف و فف و فف و فف و فف

فقه

باید گزشت اگر در نجای بسته ماند عاده تو میل نیست و آن در تمام  
حالات شش هزار و در صد و سی گزشت از آنجا که موافق تعداد  
گویان که درین و بار معلول اند نهصد و پنجاه و نه حرف الف و یکصد  
و شصت و دو در بر او یکصد و شصت و شش بر تا دو و در بر او در پنجم  
و یک بر جا و بر خارج شصت و یکصد و نه و شصت و شصت بر دال و دو بر ذال  
و چهار بر دجل و ده بر را و ده بر ز او باز و صد و سی و دو بر رشتن و دو  
بر صاد و یک بر ضا و دو و از ده بر طاء و سزده بر عین و نوزده بر حین  
و سه بر نا و جمل و دو بر قاف و شصت و یک بر کاف و شصت و شصت بر لام  
و شش صد و شصت و پنج بر ییم و سه هزار یکصد و شصت و چهار بر یون و بر  
و اوج نیست و سی و نه بر یا و نه و الف شصت و پنج است و دو و شصت  
بر یا اند و علامت وقف لازم است و آن را راست اعلی و قوف  
گویند خبر که از نا کردن وقف در جایی جاخوف شمع شدن معنی است  
و آن در مقام آن مجید خود و یکجا است و بر و ای می باشد و در وقت اند  
و علامت وقف مطلق است و آنرا در مرتبه دوم می شمارند و آن



اعلم و بعضی جای سکه پس نیز نوشته اند که حکم دفع نیز بر

دفع است و سکه قرب و اصل است علامت الوصل و ای است

و تن و علم قرآن مستفاد است و علامت دفع و اصل است که در

قرآن بکثر از مستفاد و فزوده اند اما بعضی جا که بر ملاجی است علامتی باشد

متوجه بر آنکه الک است یعنی بر دفع که بر کلام سابق بود و اینجا هم همانست

چونکه علامت دفع کافی باشد چنانچه اگر علامت دفع نام است و علامت

دفع حسن است و الله اعلم و این هر چند و علامت دفع موافق رساله

عادت محقق که در علم دفع قرآن وانی است و بشمار هم آمده غلب

که تفاوت اندک نباشد و دیگر علامات هم در قرآن منبسط چنانچه جای

کرده است کونی و بعضی است علامت هر دو بر عین است و علامت

خزن باشد پس و درج است کونی فقط و بسکه بر دو کرده جمع شوند

و علامت حسن فقط نیست و بر عین بعضی است و خبرش آن

منبسط و جای که است بعضی باشد بر قرآن است منبسط و بر است

کونی است و منبسط اما این علامت فعلی بود دفع اندازد چنانچه علامت

شفت

27



جواب

در وقت سوره احد نازل شد و در اخطام و بعضی جاهای دیگر موقوف  
ساخته و وقف النبي عليه السلام بفعل اصحاب یا زوده است اول و ثمره  
بر فاستقبوا طرأت در رکوع و کحل وجهه و دوم ایضا در بقدر رکوع  
در رکوع الح تسبیح و رآل عوان بر و استغاثا و یله و دیگر رکوع اول و بعضی  
بر زاده اند شمرده اند چهارم و در باره ایضا فاستقبوا طرأت در رکوع آت  
انزالنا تنسم ایضا در باره بر الیس فی محن در رکوع آخر و بعضی بر فقه  
علمه شمرده اند منم و یونس بر عدد بیستم در رکوع اولی هشتم ایضا  
در یونس بر کلمه الحق هر دو رکوع و آن که ترک و نزد بعضی بر قول این  
و ی ای اذین است هم در عدد بیستم ایضا در رکوع دوم و بعضی بر الا نشان  
نوشته دوم و در قدر برین الف سحر است و نزد بعضی من کحل امر و نزد بعضی  
بر پایه سلام که بعد از امر واقع است باز هم در سوره نقر کلمه و استغفره  
است و بعضی در یوسف بر رکوع او کلمه براده الی الله و در غل و غلقها  
بر رکوع اول و در لقمان بر کلمه تشکر باشد و در مومن بر الف و در نازعات  
بر کلمه کثر و در بعضی بر فادی و در سوره نقر بر و الف فتح شمرده و در بعضی

مخاطباتی مذکور است که در هر روز از اول ماه الطرب و وقف غفر الله له  
جاست و در تمام قرآن که از حدیث نبوی صلی الله علیه و آله و سلم روایت شده که هر که در هر روز از اول ماه  
وقف کند لغفران تمام غنیمت بر او است که در حدیث آنحضرت  
وارد است که قلل علیه العلو و السلام این وقف علی هذه العشرة المصح  
فی القرآن ضمنت له الجنة و ان ده سراج این از اول در سوره مائده  
در رکوع هشتم یا ایها الذین امنوا برکله اولیا و دوم در سوره انفصام در رکوع  
چهارم قد خسر الذین برکله سبعون و بیستم در سوره السجده در رکوع دوم  
برکله فاستقوا و چهارم نیز در بین رکوع برکله لا یستویون و پنجم در سوره یس  
برکله و انما یم رکوع اول و ششم در رکوع دوم برکله العباد و مقم قد رکع  
چهارم برکله من رقدنا و ششم نیز در بین رکوع برکله و ان اعبدونی و پنجم نیز  
در بین سوره در رکوع آخر برکله منکم برکله بی و دوم در سوره ملک در رکوع  
دوم برکله صافات و یقین و نیز و بعضی در سوره کل علان برکوع یا ایها الذین  
امنوا تطیعوا الذین کفروا برکله علی احد و بیستم وقف خضر در مائین  
قرآن در دو جا است بالا تعان و بسیار عادت درین باب برداشته

کلمه در رسول صلوات الله علیه و آله و سلم و در حدیث و در حدیث و در حدیث  
مستحکم بود و اول از حدیث منقول گشته که او شان از ان حدیث  
صلوات الله علیه از ملاقات نشسته اند اما معجز و معجز است که در حدیث  
مستحکم اند چرا که بسیار احادیث درین باب دارد و دیگر نوع  
نخستین در اتفاقان باید دید و اول در سوره ال عمران در رکوع اول  
بر کلمه الا الله دوم در سوره النحل در رکوع و اول بر کلمه  
بیشتر سوم جان نیز شمرده اند و رحم نمودن در رکوع اول بر کلمه احمدا  
الار که آنحضرت خضر علیه الرحمة درین سه مواضع با دو مواضع همیشه  
وصلات ختم اند و وجه تسمیه این چنین اند و در سه مواضع که وقف  
الهی گفته اند ازین سبب گفته اند و وقف چنانچه در این سبب  
مستحکم است و وقف منزل ازین سبب مستحکم است که وقت  
فرود آوردن قرآن مع هذا الوقوف متعده است منزل  
و مسایل دیگر بسیار درین باب دارد اما از روی تحقیق  
بر این اختصار اکتفا برین نموده شد و بعد اعلم بالصواب

بعد از این سوره که در وقت نماز است و در وقت که در وقت است  
 نیز فرموده اند در تمام قرآن مجید سی و هفت جا اند که در وقت  
 نماز است بجمع خود بیان کرده اند از آن جمله تعالی قول در سوره نوره درین  
 دو کلمه لا رب فیہ است لکن افضل بر فیہ است و دوم جانیز درین سوره  
 در رکوع و لقد آتینا بر کلمه علی صوفه و لیسر کوا لکن افضل بر جوده است  
 و سوم جانیز در سوره مذکوره در رکوع و اکل وجهه برین دو کلمه تنه و  
 و تعلیم لکن افضل بر تعلیم است و چهارم جا البقا درین سوره مسطور  
 در رکوع یسئلونک عن الامله بر کلمه الی التسلک و احسنوا لکن احسن  
 بر احسنوا است و پنجم جانیز درین سوره مذکوره بنا بر اختلاف در رکوع و اجاب  
 بر قرینه و متعین لکن افضل بر متعین است و ششم جانیز درین سوره  
 یا ایها الذین امنوا انوا انما انتم برین دو کلمه کا علمه عند ملکیت و افضل  
 بر آخر است نقل از اتفاق است و هفتم جا در سوره آل عمران بر کلمه محض و  
 علمت علی خود و در آخر رکوع سوم لکن افضل بر سوم است و هشتم جانیز  
 درین سوره مذکوره و بر آخر رکوع القدوس و الذین استجابوا برین دو کلمه

الذين وقفوا في الحج لاكن افضل من الذين وقفوا في حرة  
النساء وقف المعانقة و منهم سورته لا يدرى و ركوع و اكل عليهم بكلمه  
بركلمه من الان و بين من اجل ذلك لاكن افضل برؤا لك است و دوم  
عائز و رايده و ركوع باليهما الذين امنوا لقوامه و استوار كلمه  
تدبر من الذين يافوا و افضل برؤا است و ليس في سورة الانعام  
وقف المعانقة و بازوهم و در سورة الاعراف و ركوع و الي مدين  
بركلمه جائن كان لم يقفوا فيها لاكن افضل برقيها است و دو و ازوهم نیز  
در سورة مذکور و ركوع و اسلمهم بركلمه لا تأتيم كذا لك لاكن افضل  
بر تأتيم است و ون كذا لك سز و دوم نیز درين سورة مذکور و ركوع  
و اذا خذ نيك بركلمه يلى و شهدنا لاكن افضل بر شهدنا است و چهارم  
نیز در سورة مذکور و ركوع و الذين كذبوا بآياتنا بركلمه من الطور و اسلمهم  
لاكن افضل بر سوا است و ليس في الانفال وقف المعانقة و بازوهم  
در سورة التوبة و ركوع و السابغون الاولون برين سه كلمه المنفقون  
زايين يدينه و على النفاق و من وقف على اليافقون لا يقف على الله

عَلَى النَّاسِ مِنْ حُلَلِ الْمَنَافِقِينَ بِتَبَتِ عَلَى الَّذِينَ شَرَوْا عَلَى الْغَافِقِينَ  
عَلَى كَلَامِهَا وَالْحَمْدُ عَلَى الْمَنَافِقِينَ وَمِنْهُ عَلَى الَّذِينَ شَرَوْا عَلَى الْغَافِقِينَ  
وَأَمَّا أَعْلَمُ بِالْأَسْوَاقِ شَانِزُومٍ وَبِسْمِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَرُكُوعٌ لَقَدْ  
أَمَّا بِرُكُوعِ سَلَامٍ لَكِنَّهُ لَكِنَّهُ أَوْفَلَ بِرُكُوعِ سَلَامٍ بِقَدِيمٍ وَرُسُورِ  
هُوَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَرُكُوعٌ وَأَوْجِي إِلَى تَحِيٍّ بَرِيٍّ وَكَلِمَةٍ مِنْ أَفْأَمِ لَكِنَّهُ لَقَدْ  
بِرُكُوعِ سَلَامٍ وَبِسْمِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَرُكُوعٌ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَفَقْتُ الْمَنَافِقِينَ  
دَرْزُومٍ وَرُسُورِ أِبْرَاهِيمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَرُكُوعٌ وَأَوْفَلَ بِرُكُوعِ سَلَامٍ وَكَلِمَةٍ  
مِنْ جَدِيدٍ لَأَجْلِهِمْ لَكِنَّهُ لَكِنَّهُ أَوْفَلَ بِرُكُوعِ سَلَامٍ وَبِسْمِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ  
وَالْحَمْدُ عَلَى السَّلَامِ وَالْكَفِّ وَالْمَرْيَمَ وَطَةَ وَالْأَنْبِيَاءَ وَالْجِبِّ وَالْأَوْفَلَ  
وَالنُّورَ وَفَقْتُ الْمَنَافِقِينَ وَفَقْتُ سَلَامٍ وَرُسُورِ فَرْمَانَ وَرُكُوعِ أَوَّلِ سُوْرَةِ  
وَكَلِمَةٍ آخِرُونَ وَرُكُوعِ لَكِنَّهُ لَكِنَّهُ أَوْفَلَ بِرُكُوعِ سَلَامٍ وَبِسْمِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ  
وَكَلِمَةٍ وَاحِدَةٍ كَذَلِكَ لَكِنَّهُ لَكِنَّهُ أَوْفَلَ بِرُكُوعِ سَلَامٍ وَبِسْمِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ  
مِنْكُمْ بِرُكُوعِ سَلَامٍ وَرُكُوعِ سَلَامٍ وَرُكُوعِ سَلَامٍ وَرُكُوعِ سَلَامٍ وَرُكُوعِ سَلَامٍ  
شَوَارِدِ رُكُوعِ وَأَنْتَ تَسْبِيحُ بَرِيٍّ وَكَلِمَةٍ مِنْ أَفْأَمِ لَكِنَّهُ لَكِنَّهُ أَوْفَلَ بِرُكُوعِ سَلَامٍ

فليس في القرآن شيء المعافاة ولا في الصوم شيء المعافاة ولا في ركوع شيء المعافاة  
مما يذكره العلماء أيضا لكن يفعل ما يشاء من غير أن يكون في الصلوات والركوع  
والسجود وقف المعافاة في شيء من هذه الأجزاء ولا في ركوع  
أو سجدة برين أو كلمة عورة وما هي محروقة لكن انقضاء ركوعه يستدعي ركوع  
سورة برين أو كلمة غلامه من غير أن يكون أفضل من ركوعين استدعي في الصلاة  
والفطر والافس والصلوات والصلوات والركوع وقف المعافاة ويستدعي  
در سورة مؤمن در ركوع الم تر إلى الذين يجادلون بين دو كلمة يعرفون  
در سلطانا لكن افضل بر سلطانا است ولبت نعم قد سورة حم سجدة برين  
دو كلمة حم تنزل من الرحمن الرحيم لكن افضل بر حم است عند البعض من  
المؤمنين وليس في السجدة وقف المعافاة ويستدعي ركوع  
زحف برين دو كلمة حم والكتاب المبين لكن افضل بر حم است ولبت  
ثم در سورة دخان برين دو كلمة طعام للقيم كالاهل است وليس في الجاثية  
والاحقاف وقف المعافاة وسجود سورة حم صلح برين دو كلمة اوزار  
ذلك لكن افضل بر ذلك است وعلى قولهم در سورة مذكرة برين دو كلمة



في السلم و منهم الاعرابي لكن افضل المومنين و سبي مومنين في سورة  
الفتح و الحرات و العاق و الذاريات و الطه و النجم و الحديد و الحديد  
و كلمة التوريتة الا بحمل لكن افضل بر الحمل است وليس في سورة الاحقاف  
و الحديد و الحديد و الطه و وقف المعافقة و سبي و سورة الممتنة  
و در ركوع اول البين و كلمة لا اولادكم يوم القيمة لكن افضل بر يوم القيمة  
و ليس في سورة الصف و الجمعة و المنافقين و التغابن و وقف المعافقة  
و سبي و سورة الطلاق و در ركوع اخيرين و كلمة الباب و امنوا لكن  
افضل بر امنوا و ليس في سورة التوبة و الملك و وقف المعافقة و سبي  
و در سورة القلم و در ركوع اخيرين و كلمة زعم و ستر كما لكن امة في برزخ  
و ليس في الحاقة و المعارج و النوح و الجن و الزل و وقف المعافقة و سبي  
و سورة الذر و در ركوع اخيرين و كلمة اصحب المبين في جنت لكن افضل  
بر جنت و ليس في سورة الفجر و الدم و الرسائل و النبأ و النازعات  
و عبس و الكورت و الفطرت و المطففين و وقف المعافقة و سبي  
و سورة الشفيع بين و كلمة يحوريلي لكن افضل بر يحوريت و سبي

فی سوره المرحوم و الطاریف و النبی و العلق و الفجر و الم نشرح  
و المجدد و الشمس و الباق و الفجر و الم نشرح و النبی و العلق و وقف المعافیه  
و سحر هبتم و سوره القدر برین دو کلمه و سلام لاکن افضل بر سلام هست  
و لیس فی سوره النبی و زلزله و العاديات و القاعه و التکاور و العصر  
و المزم و الفیل و الشار و الماعون و التکوثر و الکافرون و النصر و البست  
و الاخلاص و العلق و الناس و وقف المعافیه و الله اعلم بالصواب  
بدان ایک سد فعال و ایمان که وقف عبارت است از قطع کلمه از مابعد آن  
بیم گرفتن فاما اگر وقف کند دوم بزانکه از اسکته گویند و سکتة نزد حفص  
در نمایان قرآن چهار جا است اول در کف بر الف عوجا و دوم در ی  
بر الف من مقدما و سوم در بام بر یون من رات و چهارم در مطففین  
بر لام بل دان ثم جاد صورت و صلی بعضی از ارباب و توقف یعنی ابو بکر  
جای دیگر نیز گفته اند مثلک الف الفین و اولم یسکف و امرو و در سوره  
اعراف اند و اعرض هنذا و یوسف و المرعا و حفص نیز سکتة نوشته اند  
و غیر حج و مقرر اند چنان چهار اند نزد حفص اند و اصل در وقف سکون است

معنی حرف موقوف علم متحرک بر حرکتی که مانند سواهی متحرک موقوف بسبب  
وقف ساکن میگردد زیرا که غرض از وقف ساکن در حالت نفس است  
و از غیر من در سکون بود اتم حاصل میشود اگر چه روم و اشتام نیز  
در وقف بر ویست اما در متحرک منعوب حرکت نشون با الف بدل  
میشود چنانچه بان او در گذشته و بخت را و پس در هر کلمه بحر حرف  
موقوف علیه مفتوح باشد مثال العالمین و النفساء و العلون و الارض  
و الکون و در دیگر مانند اینها سکون محض است و در مضموم و مرفوع  
الاخر مثل استعین و قدیر فکون و البلاغ و الملک و المنبر و اعد و شکو  
و شعی و مانند اینها سکون و اشتام و روم هر سه وجه جائز اند و در مکسور  
و مجزور الاخر مثل بود و استعجلون و نذر و العمر و کبر و الموت  
و بشی و ستور و مانند اینها سکون و روم اند و پس امام حاکم خرد و کسر  
حرف موقوف علیه عارضی خواهد بود مثل ولا تقنوا الفضل و انزل الناس  
با حرف موقوف علیه تانی تا مثبت بود چون نعمه و رحمة و غیر ذلک با هم  
جمع بود مثل انما و هم و انفسکم ذالک و کم و انتم الا علون و مانند اینها

درین رد و وجع معنی دوم و اشکال معنوی است که سکون محض خواهد بود  
و معنی دوم و اشکال اولی که نیست و هر چه که درین انواع بنی از هر  
یک بود نه علیه حرف شده است و مثل العالمین و غیره در صورت و اشکال  
و اشکال حرف موقوف علیه در مرتبه بدست و هر چه که درین رد و وسط و فقر  
و در صورت دوم فقر حفظ خواهد بود زیرا که دوم هر چه حکم وصل دارد  
و هر چه که با قبل حرف موقوف علیه حرف لبن باشد مثل الموت و غیره  
و صورت اسکان و اشکال دوم و وجه معنی طول و متوسط و فقر حاضر داشته  
اند لکن فقر را افضل شمرده اند الا که حرف موقوف علیه درین حالت  
اگر نمرده باشد اما فقر علیه به در متوسط را اخبار کرده اند لغوی علیه  
السلام هر امور او سبطا و عرف طول را و دیگر از نوع تحقیق در دره  
الغریب مابین و هر چه که پیش از حرف غلیقه حرفی دیگر سوائی حرف مدولین  
باشد اینها نسبت فقر نیست بدانکه استوائی اینهمه و جرات که در یک کلمه  
چیز چند و جره مذکور شد همه وقت لازم نیست مگر امتیاز سبکی  
و اینها کافی است اما استاد را بوقت تعلیم فرست که متوهم را به این

ووجه اگاه نامیده بر آنکه ششام بر دو نوع افتد نخست یکی آنکه گشتن بر  
 ششام است که با حرکت بود و چون اشارت از هر دو وجه برای بیان مخرج  
 الفریضه که ازین معلوم میشود که حرف موقوف علیه مضموم باین مخرج است  
 و در وقت وقوع اشغام با حرف و با حرکت است که در قیل و سح است  
 بنی قیل که در اصل قول بود صغیر فاضی بجهول کسر از و او نقل کرده با مثل  
 و او نیز بعد از سلب حرکت ما قبل فعل گشت و ازین سبب کسره تلفظ را  
 که در قیل است مابین کسر و فیم و او را مابین الواو و الیا و او گشتند قراع  
 که استندال کنند بر اصل خود و غیر فایده اینست که مشابه نمیشود و از باب  
 فیدیه و این سن است که در آن بیان حرف و حرکت است بعد اعلم بالاصوات

الفخلفه فاعله  
 حروف است از این مخرج

ثم اعلم ان قراءه النبي صلوات الله عليه و آله ثلثه القواعد الاول الترسل بمعنى لغوي  
 يعني هو المكث في القرات و جازة الحروف بحركات و الفرض منه قد يكون  
 الانفهام و الله ابرو و ان في الحمد و هو استرسال القوت في القراءه من غير عجلة  
 ولا غلبه كثره و الفرض منه ارادة الاستكثار من القرات و ان في

معاني و از این صورت است  
 بخان التوسيع القواعد

10-10-1964

از مرتبه و مقام علقه الهی و انوار سبحانی و خفیه و دردی  
بافتدوی الهی و التماس و القراءه فافهم و انک کتب کنون نقل عن  
السید هاشم خانیف حضرت شیخ محمد کاظمی ربه انکه چون تقریب نیم قرآن  
یا سوره و الضحی برسی بکبر بخواند آخر هر سوره از و الضحی یا و الناس  
که سنت است و منشا این آن بود که رسول صلی الله علیه و آله از مردمان کاو زبان  
در مناظره بوده اند و آن تصدیق بی صلوات نکرد و بی حاصل آنکه بی  
علیه السلام از آنها وعده وعید کردی بودند برای جواب دان کاو زبان  
بار بار جواب میطلبید و آنحضرت صج جواب ندادند بلکه منتظر دی بودند  
و الضحی بار بار خواند و در جبرائیل علیه السلام و آن سوره و الضحی که بعضی  
پیشتر از انجیل بود پس حضرت علیه السلام را سوره مذکور تعلیم کردند و نیز  
تکبیر کرد و آن حضرت مہمان عمل کرد از جهت ناخر و بی کردن آن وقت  
خانیف و غشاک میزدند و درین سبب پنج کلمه گفته اند از و الضحی  
تا آخر قرآن و بعضی که بیک از و الضحی واضح قول اول است و بعضی  
زود بعد در تفسیر آورده است که قال خدا ربنا یا الفتح یوسف تا قال

0  
JUN 1968

ابو الحسن المقرئ قال احمد بن المسمي قال الحسن بن محمد قال مع النعمان  
 قال قرأت علي بن محمد بن سليمان قال قرأت علي بن ابي اسحاق بن عبد الله  
 فلما بلغت والضحى قال كرتي تخم مع خاتمة كما سنده فأتى نحو ذلك  
 علي بن عبد الله بن كثير فامرني بذلك واخبرني ان كثيرا من قرأ علي بن عبد  
 فامر به ذلك واخبره مجاهد انه قرأ علي بن عبد الله بن عباس رضي الله  
 عنهما فامر به ذلك واخبره ابن كثير عباس رضي الله عنهما انه قرأ علي بن  
 ابن ابي اسحق رضي الله عنه فامر به ذلك واخبره انه قرأ علي رسول  
 الله صلى الله عليه وسلم فامر به ذلك وبعضهم يهمل راقيل بكبر زادت يسكنه لا روي  
 عن ابن حبان انه قال سمعت قال سالت النبي عن التاكيد كيف هو فقال  
 لا لا الله والله وبر صاحب تفسير لغة است كرمه قرأت علي بن  
 الفتح وقرأت علي بن غرما تقدم وبدا انك چون تكبر كود بخبر است اگر خواهد  
 قطع کند بر آخر سوره وابتدا کند تكبر و اگر خواهد وصل کند تكبر را با آخر  
 سوره و قطع کند بر تكبر و اگر خواهد وصل کند تسبیح را بیک و تكبر را با آخر  
 سوره لكن باید که چون تسبیح را بیک وصل کند بر تسبیح قطع کند بیک و

باجل سورة تبت اوصل بتمه كذا في التفسير چون بر کبر اخيرا كنه و حورا  
به آخر سورة وصل كنه فامه كنه و وصل را از اول كبر خرد كنه استغناء  
و كذا في سورت حرف كني و كبر كنه و فعلا كنه الفاء كني كني  
فحدث الله كبر و فارغ الله كبر و قرب الله كبر و سمع كني كني و كني  
بكر كنه لانها به ابرمت كني كني و فروع با منصوب چون طر ان الله كبر  
و تو ان الله كبر و من مسه الله كبر كاني كني و ما قبله من ساكن  
او منون فللنسا كني في الوصل فمسللا و ان تحرك منون بود  
برابر ان حرکت دي باقی که آرد چون هو الا بتر الله كبر و الا فون الله كبر  
و الناس كبر و اگر غیر موصول بود حلا و ير حذف كنه چون رب الله كبر و ياره  
الله كبر و ادرج على اعرا به فاسواهما و لا تصل  
هواء الفهم لتوصل چون در آخر سورة الناس كبر كبر بايد که فاعله  
و از سورة البقرة تا هم الفاعل بخواند پس دعاء ختم بكوبد و اشارت برین  
نمود پیش از آنکه بر و افی آخر الناس امر و فوا مع الختمين  
حتى المفلحون تو سللا از برای الله تا و به حال من كل قل يا به



لمار ویدانه نسل النبی صلعم ای الاعلیٰ العقل تعالیٰ الحاکم الموعظ وازین  
 گفت **ما افضل الاعمال الا اقامه مع المختصر خلا**  
**والتحکام متوصلا و البقا از برای اظهار نشاط در قرآن**  
 سائلو از تلاوت زیرا که تلاوت قرآن از همه اعمال فاضلتر است چنانکه  
 امام شافعی ع گفته است بر سنجیدن بقرآن فی الطواف لازم موضع ذکر و تفسیر  
 اعظم ذکر و همچنین است کسی که تلاوت قرآن مشغول شود بسبب آن از ذکر  
 باز ماند بهتر از آن که بگوید ای الله صلعم قال قال الله تبارک و تعالیٰ  
 من شغل تلاوت القرآن من دعای و مسالین اعطیه افضل ما اعطی  
 المسالین و فضل کلام الله علی سائر الکلام کفضل الله علی خلفه ازین  
 الترمذی و اسلمت بین حدیث است **ما قال من شغل القرآن عنه**  
**لساء نبل خیر له ان کن محلا الحمد لها ختام ثم الطلوع بعد السلام**  
**علی النبی احمد و الله و صحبه و تابعی متواله بدان ارجمند است تعالیٰ و ابا نکه**  
**والتثنی رموز فرائد عشره بروایت ضعیف و بروایت قوی سیصد و شصت**  
**و شش و دویست و قرأت بیان فرض کفایه است که فی الکشف**

در مورد قرائت را بطریق علم مرتب بحد موافق ساخته اند که حفظ  
بر حافظان آسان باشد و آن اینست که لغت و لغت فارسی  
حرف الحان در پنج موضع کرده اند عبارت از اول ثانی  
سابع و جوف فالین و در شش بدان و این که در هر  
زاد و قبل فصیح زبان از بوعمره بود دوری  
انسان دان از شوی بزوان علامت این علامت و  
هشام آمد نشان بن ذکوان در بود عام فحش سیر  
که و بود کردی از حفص نشان بود حمزه و خلف  
علامت خلافت قاری قرآن را کسانی و سبب از بوعمره  
علامت ز دوری دوران  
بعد ازین رمز اتفاق بود در میان جمیع اوستادان  
رقم خان نشان پیش نشان غیر نافع که خارج است از آن  
عام حمزه و ک ای را حرف ثانی علامت ایشان  
این عام چو شد باین سه قرن و ال باشد نشان او نشان

باز این نیز با همی زمره زانوی بخت و علاء نشان  
 ضمیم جو کشتند بر سر باد و گرد ریزان تو عین رامیدان  
 رفت پندار دلن کسای و شعله را دو صحرای شد کندن  
 و سپید زنده در احوال و جان ایشان کلمات را مفرستادن  
 اندام را فطانت و در انسان باشد  
 بدل از شغفه جو که حفظ نشود ریزانند حجاب بی نقصان  
 نافع و این عامر آمد باز نشان ریزانند از ابقان  
 نافع این کثیر با جو غمزه <sup>سازمانده</sup> بود ریزانند جمع روان  
 این عامر فرزند و جو شند آمدنشان زمره عیان  
 باز این کثیر با نافع آمدنشان از عیان  
 پاکسای و عامر و حمزه باشد عیان نافع آمدان  
 ریزان نشان شود اظهر سمیت باز آمد و جهد بخوان  
 منت الکتاب معون الملك الوهاب بر روز و شب تو فتنه هر در فتنه  
 سزاده نافع باز درم شهر سوال سته نو این عالم زیاده استخفاف و دل

هاتون از انکون باران کثیر



## بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذي جعلنا من جنس نبی وکتابه ورسوله وقرآن مجید وقرآن مجید را بر زبان  
 نوحیل فوه فرستاد و تحفه درود بر پیغمبر رب المعبود الی یوم موتود یوم ما فیها بود  
 برالت و بر اصحابس با و انجیل ک که تعالی و ایدان کرد استن علم تجوید و عمل آن بر روی  
 من و همز عاقل و بالغ فرض عین است چون نماز و فرضیت نماز و غیره چیز ثابت شده  
 است اول از آنست که میروید و یز از آنست نبوی صلی الله علیه و آله و اوصا به و سلم و یوم  
 از این است و فرضیت تجوید هم ازین سه چیز ثابت شده است و این معنی بر ارباب  
 علوم ظاهر دیگر آنکه قرات در نماز فرض است و این موقوف بر دانستن علم و عمل تجوید که پس  
 اگر کسی بی ادبی تجوید قرآن مجید در نماز خواند قرات او باطل است و ابله در قرات مستلزم  
 بلدان نماز است و همچنین قول حضرت علامه زمان ابن غازی در کتاب تجوید مسما بین  
 غازی نیز میفرماید: مَنْ خَلَفَ انْ الْقُرْآنَ بِغَيْرِ تَجْوِیدٍ لَیْسَتْ مِنْ الْقُرْآنِ لَمْ یُکُنْ  
 ... و این خادم طلبا را سید از زبدة القراء و عمدة الحفاظ حافظ محمد سیحان  
 الفارسی و لایقمتی از قوم محرمی رسید و این جناب را حافظ قرین المودین قاری عبید  
 عفا الله رسیده و این حضرت را از قاری مونا نام مغربی و این حضرت را از یکی مدنی و این  
 جناب را بواسطه ثقات از شیخ ملان علی قاری و این صاحب از شیخ حمزه و این  
 ذات پاک را بواسطه ثقات از شیخ ابن الغازی و این حضرت را بواسطه  
 ...

[illegible]

که حرف بجای بی بی و سی و پنج از این جمله هم که اول انداز این سوره است و در  
یک لام اول منبر بر دو لام بسبب تکرار حرف اول غنائی زیاده بود فادامه پس باقی  
مانند که محتاج اینها نیست و اندر ثقات قراجه و بدل مخرج حرف هجوف دین  
بی حرکت آن وصفات اینها تابع ماقبل خود است که مخارج تلفظ اند بدون احتیاج  
نمی شود همچنان در صفات تابع ماقبل خود اند حرف هجوف و اول و دوم و سوم و چهارم و پنجم  
بی ثبوت که حرف هجوف مخارج از حرف دین اند و دیگر که مخارج از مخارج خود مانده و حالت  
حرف هجوف را بقدر یک الف اعتدال لازم تا دلیل بر ثبوت اجل باشد و مثالی بر حرف هجوف باشد  
یک الف جمع شده در کلام الله موجود بود و نیز  
آن از این جهت این را حرف بری و دیگر هم حرف را جری گویند و مقشس تحت و بار یک  
و قفله بسکون مخرجس از نوک زبان و مخ و دندان ثنایا علیا و مقشس تحت و بار یک  
و همواره و استظهار بعراض مخرجس از تیزی نوک زبان و ثنایا علیا و مقشس  
و بار یک و همواره مخرجس از قوفت وسط زبانی کام بان و مقشس تحت و بار یک  
مجهوره و شجریه و قفله بعراض مخرجس از وسط حلق و مقشس نرم و بار یک و همواره  
یعنی افسردن آواز در حلق مخرجس از ابتدا حلق و مقشس نرم و همواره مخرجس از  
مقشس جو با مخرجس باشد و مقشس نرم و بار یک و همواره مخرجس از ابتدا حلق  
زبان راست و چپ قریب و ن با هم است آن که مایل به چپ است و ن با هم است آن که مایل  
باشد و مقشس چپ و بار یک باصل و پر بعراض و ن و بعضی بر دشت و همواره مخرجس از

五

[illegible]





[illegible]

[illegible]

و اما در اول کتاب و در هر حرف از حروف چهارم و حروف  
مختلفه فقط که یکی از آنها است و دیگر هیچ حاصل نیست و در هر دو قسم  
مستند و مستحق ضوابط و قواعد و آن بر دو گونه است یکی در مفصل که حرف ده  
صخره لای در دو کلمه شوند آخر حرف در کلمه اول حرف ده باشد و در سر ابتدا می کلمه  
دوم حرف ده باشد و یا نه و علامت آن بر آن بنویسند و این در بقدر سطر  
و در یک خط کشیده و جایز است قائل شود که در این باب است و یا نه  
و دوم در وقتی است که در آن کلمه باشد که دو ساکن ملحق باشند اول ساکن  
حرف ده دوم حرف موقوف که سکون آن بسبب وقف عارض آمده باشد  
درین کلمه نیز در مقدار مد جایز می باشد مثال در وقتی چنین است و یا نه  
و موجب در لازم در هیچ قسم بمقدار است مختلفه لازم در ملحق ملحق با سکون  
تلفظ آن محال و حرام کلمه عرب که ملحق و مقید را جایز است آنکه اول ساکن  
از هر حرف ده باشد و حرف ده قابل کشیدن است اکثر علی متقی اندک که کشیدن  
حرف ده از بقدر سه الف می کشد این حرف ده قایم مقام حرف متحرک گردیده  
و تلفظ بر یک ساکن نمود از این سبب لازم شد دیگر موجب واجب آنکه در کلمه  
مختصه چون تیره بر تنفس زدن سکون می آرد که میفتد صخره چهارم در اول کلمه  
و نقل آن که چه باز و یا در محال بود که تلفظ آن که حرف ده از اول کلمه  
او امین شود و در اول کلمه در تنفس زدن را قوی گرداند اگر نه و در حرف ده

و هر یک که در جملۀ شکر است که از دیگر محال بود و اصل حرف و جواب  
 هر دو یک که چون نایند و نکر و ف و ه و ی و ج و ه و الف می کنند و کلماتی که  
 تفریق و هم را موافق ادوی تیره که یکدیگر می مانند و تیره را تیره می کنند و هم  
 را با تیره می خوانند و لازم دارد ای کن بی که تفریق لازم و در سوره که  
 حرف و ه که با سبب ادائش شد همین جهت مد واجب گردید و موجب  
 جایز در هر جایز و جایز نبرد و کلام است یکی منقصل دیگر و قف که قبل  
 موقوف حرف مد است که التقاء ساکنین عارضی بوقف است  
 ایضا که حکم لازم دارد و این حکم صورت جواز همین جهت دارد که التقاء ساکنین  
 وقفی در معرض زوال است اگر وقف کنند التقاء موجود و کونه یک ساکن باشد  
 قطع و نیز التقاء که سوره از نمودن وقف دیگر جایز نیست بکمال محسوس است  
 که بلافاصله حرف و ه از سوره در دو کلمه عارضی است که از نمودن وقف بر کمال  
 حرف و ه از سوره در دو کلمه عارضی است موقوف شده ترک بر گردید و به جهت  
 این نیز هر چه جایز نامند که در میان موقوفه بدون عارضی شدن وقف محال و ترک  
 می نماید و است و بس و دیگر لفظ کلام در تمام قرآن مجید ۲۰ آیه در وقف  
 اول تا تمام سوره که وقف نیامده و ابتدا و کلام سوره مرجم باشد که از جاذبه سوره  
 آمده اند و نسبت به وقف در باقی قرآن مجید آمده اند و نیز این سوره که در جاذبه  
 در غیر این سوره است و این سوره است که در جاذبه است و دیگر تحقیقات در

وقف مرتب مع

وقف برید و بدین معنی است که در وقت مرگ جان ارشد که الله تعالی وایا که در این حق جاود  
و در این حق جاود آن برینش که در کلام که داخل و ضمیمه تجویدین را فرموده از حضرت علی  
کرم الله وجهه برین قسم و وقف و ایام که در کتب کوزه میا دینا ده اند بی وقف نام ده  
کافی سهوم مفهوم حرام صالح پنجم حسن ششم قبیح و بعضی بر وقف نام ده  
سیم سرخر از وقف نام ده و نیز می آرند که مکید لازم بر زیاده کنه مثل ضمیمه  
و تاول برین در کتب اهل اگر کسی برین کلمه ترک وقف منع و صل فایده ده و وقف  
خود را فاسد سازد و دوم کافی کلام از ما بعد آن قام باشد مانده وقف نام ده  
لکن از در فرض معانی آنکه علاوه ضمت ذکر ما قبل باقی مانده است که وقف مانده از ما  
حق و ما قبل آن هر دو واحد است از رو میخانه از رو ز عراب یعنی علامه نور ادر  
اصطلاح و ارحمت الله علیه و عراب کویند مثل مالک حرم الله که در کتب وقف مفهوم  
است سیم وقف مفهوم آنرا گویند که کلامی بود کوتاه و مفید از روید سلان و وابست  
بر آن حکم و مخاطب مانده فی یاس فی لا در اینجا وقف مفهوم است و تقدیر  
کلمه ایضا و وقف مفهوم و نفس علامه و چهارم صالح است و وقف صالح آنرا گویند  
که کلامی بود مفید و کوتاه که صدحیت و وقف مفید باشد از رو ز عراب سازد  
میان مثل قول الله لا اله الا الله برین وقف صالح است و بر قیوم ایضا و لا نوم ایضا  
و وقف صالح است و نفس عا غیر نه و پنجم وقف حسن مثل میثقون که وقف  
کردن بر اینجا از ما بعد آن ایته از منصرف بر دو حسن است و نفس عا هذا و ششم

وقف مرتب مع

وقفی است که در وقت کفن بر آنجا در سفر قیامت لازم آید یک از وقف  
 مخصوص بر بعضی کلمات از و در وجه و آنست که در زیر کتب بنویسد که اگر کسی  
 از در گذارد و بی و نیست و وقف مخصوص بر آن طریقی که در آنجا  
 قرار گرفته و میخیزد اگر دیزه و ده آنست باشد و اگر از در برسد و حمل در دست  
 ناید هم از کفر خالی نیست که در وقت برکنه قیام القیوم در اسلام باشد و دیگر هم  
 تحقیق در حقایق التجویذ بر دیر و وقف کفران این سبب مقادیر و جانشین  
 در تفسیر محمد دره العزید و البه اعلم بالصواب و وقف منزل در تمام قرآن  
 بقول بعضی شش و بقول نیست و بروایتی نه اند و وقف النبی بقول محمد  
 جاست و وقف غفران و جاست و بروایتی بازده و بقول و دیزه  
 و وقف محقق در تمام قرآن سبب و نیست و علامت سکه برین سبب  
 مختار امام حفص و امام اعظم چهار اند و بروایتی ابو بکر هشت از چهار  
 که مذکور اند و چهار جا دیگر اند و ما تنبیه بحذف الالف تاویل مذکور بعضی علماء  
 این را با نام غیر خود اند لهذا الف انچه را امام حفص و امام اعظم از رسم حذف  
 شمره لکن نظر بتألیف فرموده بطور تألیف بعضی لغت خوانده و مختار  
 داشته اند و ما را سطر احمه و سکه که از ایزه است نه ضمیر نیست بلکه  
 در تمام قرآن مجید نه جاست و اما در تمام قرآن یک جا در کتب کبریا در حوزة  
 خود و دیگر در کتب ذوات البیان اما در غیر ذلک است لکن جابر علی است

[illegible]



[illegible]



بسم الله الرحمن الرحيم

شکر و نہایت اور تعریف ہزار خاص اور ہزار ایک  
کی تین ہزار تین جلد اور قرآن مجید و ہر ماری ہر  
اوشیائی کی حد اوس نعمت دینی والی کی تین ہر نعمت ایما  
سکی ہاری تین دینی پاک ہیں نام اوسکی اور پاک ہیں  
بزرگان اوسکی اور ہزار و ہزار و ہزار و ہزار  
دوس باکرات کی ہر جہت ہر ساری ہر ایش کا اور غلام  
تمام مخلوقات کا ہی وہ سردار کہ نام مبارک اوسکا نہ نام کتاب  
پیدائش کا اور ہر سالہ مخلوقات کی اور اوسکی درود  
اور تحف ہزار جہ فضل اور کامل ہوں اور نہیں یہ اور اور  
اور اعجاز اور اوسکی اور ہر درود اور سیکسی کہ چھوٹا اور  
راہ دین کے اور ہر بار کا یقین کے ہیں مضامین ایسے  
اور اوسکی سب پر آمین اور یہی ایسی ہی معلوم کیا جائیگا

جان و عقل خود میں کیا جانا علم میں قراہت کا بہت بڑا  
 طلبہ کا اور بزرگترین مفقود تھا اس پر عمل کرنا ضروری  
 ہے کہ جس میں ہمیں پہلی ہی اور کمالیہ تعلیم ہونے کی گمان ہونی چاہیے  
 کہ نازلہ صحت ہوئی تو سب عبادت الکلمات ہی بخود سوا سوا  
 اکل ہر کون ہی وہ کمالیہ کہ نہ کرنا نماز کی اوجھڑی قرآن  
 کی شہادت میں مشقت میں سختی اور محنتیں کر کے مطالعہ  
 کیا کریں گے اور خدمت کالموں کی سے اس علم قراہت کو عقل  
 کیا اور پہلو کی واسطے بطور آسانی قواعد قراہت کی تجویز  
 کر کے جوڑ لگی کہ انکو خفیف مشقت ہو ہی اگر اس پر ہمارے  
 ہندوستان کی عوام کو کہ اس علم کی طرف سے نسبت ضعیف  
 ہے یہ کیفیات نہیں کہتی بجا تو اس سب سے رواج  
 میں کم ہو گا ہی اور یہ ناچر ہندو پروردگار کا عرش  
 میں ہی بزرگ اور ان عوام کو کہ یہ کہتے ضعیف بہت زبان  
 یا بعد اس کے کہ کار و وقت بچان کی قرآن مجید پڑھنا

کتاب

این اوستاد قاری معلم الدین بانی بنی سید دولتی گری است  
 در حضرت کی بیک قر او گیتی پدید گری و در او گیتی پدید گام  
 مکن او لاد او گیتی پدید گری اور او نهون در سبب خشت کالیون گری  
 اور دیک گیتی کتاو گیتی علم قرادت مین اسقدر کمال حاصل کالیون  
 سر کربا ذات محامد الصفات او گیتی خود علم قرادت مین کالیون  
 اور بر با جز سبزه جواد و صاف کمال او گیتی کتاو گیتی کتاو گیتی  
 اور رسالت پدید گیتی حقیقت توین ہی بر کس خفیه کتاو گیتی  
 سی یا بر ہی کتاو گیتی مین لادوی یا زبان کتاو گیتی یا بر ہی یا بر ہی  
 اوقات زبان فیض بیان مین کتاو گیتی فرمایا گیتی مین کتاو گیتی  
 شبانه روز حضرت قرآن مجید کتاو مین حاضر یا نهون مین تو اسقدر  
 کمال حاصل کیا ہی اور وقت تعلیم کلام اللہ کتاو گیتی کتاو گیتی  
 بلکه هر قرآن خوان کتاو گیتی کتاو گیتی کتاو گیتی کتاو گیتی  
 القرآن ترتیلا فرمایا حضرت علی کرم اللہ وجہہ فیہ مین ترتیل  
 یہی کہ خودی حرف کتاو گیتی کتاو گیتی کتاو گیتی کتاو گیتی

[illegible]

طہریں کچھ پرواز فرمائیں لیکن اس کشتی کی آواز میں غم  
فرات کرتی ہیں اور کہتے ہیں کہ ہمارا ملک نہایت ہی  
قدیم ہے جو کہ اس کی تاسی لازم نہیں ہے اور اس کی  
تہی سوا اس جگہ وہ بھی نہ لے گا اس غم میں کہیں جگہ  
بیاپس خاطر ایک دوست کی وہ فراموش ہو کر گئی ہیں بہت  
خوش ہیں اور عوالم کی تہی اور نکاح جہاں آسان ہے وہی بطور  
اختیار لکھی غامی ہاں سوا یہ ساجر بندہ اطلاق کریم  
بزرگ کی مہی یہ امید کہیں ہی ہو جو کوئی ملک اور ملک  
علم اسکو ملاحظہ فرمادیں اور نظر مانی کوئی کہیں عبادت  
بجا یا پس پیش معلوم ہوئی قوی شامل اطلاق کریم  
ناجہ اپنی سعادت اور غم پہنچا کر اس کے لئے کہیں  
بیاپس مانی ہو کہ اس قدر کہیں کہیں کہیں  
اسکا نام غم اور غم غم غم غم غم غم غم غم  
غم کہیں ہاں باجہ ملاحظہ مانی ہو کہیں

[illegible]



نیکوای احمدیہ اسماعیلیہ اسماعیلیہ اسماعیلیہ اسماعیلیہ اسماعیلیہ  
 مکی و المکہ کی احمدیہ اسماعیلیہ اسماعیلیہ اسماعیلیہ اسماعیلیہ  
 نیکوای احمدیہ اسماعیلیہ اسماعیلیہ اسماعیلیہ اسماعیلیہ  
 اور بعض نیکوای احمدیہ اسماعیلیہ اسماعیلیہ اسماعیلیہ اسماعیلیہ  
 اسماعیلیہ اسماعیلیہ اسماعیلیہ اسماعیلیہ اسماعیلیہ  
 کہ ہیں اور سوا اوکئی ہیں لیکن قول خوارق و غیرہ  
 سرکہ ہیں احمدیہ اسماعیلیہ اسماعیلیہ اسماعیلیہ اسماعیلیہ  
 حج کی اسطرح آبادی اور احمدیہ اسماعیلیہ اسماعیلیہ اسماعیلیہ  
 سب سے بعض بعض قرآن آہستہ آہستہ آہستہ آہستہ آہستہ  
 جو قرأت بلند آہستہ آہستہ آہستہ آہستہ آہستہ آہستہ  
 آہستہ آہستہ آہستہ آہستہ آہستہ آہستہ آہستہ آہستہ  
 چنانچہ اور اندر نماز کے سب آہستہ آہستہ آہستہ آہستہ آہستہ  
 کا انکی تلاوت قرآن کے چاہی اسطرح اسماعیلیہ اسماعیلیہ  
 حکم اسماعیلیہ و احمدیہ اسماعیلیہ اسماعیلیہ اسماعیلیہ اسماعیلیہ

۱۷  
 چنانکہ باسدن ایشطان الوجم اور تکلف کیا ہی اسکی  
 تلاوت واجب ہی یا تحبی ہی اور غلطی کیا ہی واجب ہی  
 اور جہت سی علما کہنی ہین کہ نسخہ ہی ابو جہر بسم کہ  
 کہ سبیل اختلاف ہی یعنی کہنی ہین امام مالک فی اور امام  
 ابو حنیفہ فی قرآن کی نہیں کہا ہی اور نزدیک اگر علماء کا  
 قرآن سی ہی اور آیت قرآن ہی اور امام ابو حنیفہ فی کہا ہی  
 جز قرآن کلن کہا ہی نو اسطرح کہا ہی کہ جز قرآن کا ہی مگر  
 واسطی برکت کی نہ جز ہر سورت کا اور قول صحیح ہی ہی  
 اور امام شافعی اسکو جز ہر سورت کا کہنی ہین اسکو اسطی  
 بسم کہ نماز میں آیتہ طہی ہی ہین اور جانا چاہی کہ قرآن  
 سبہ کی فی اتفاق کہا ہی کہ جو شریفہ قرأت سورت سی  
 کہی بسم کہی یکر سورت برات پر نہ کہی اسو اسطی کہ ع  
 حدیث یکہ ہی ای ابن کعبہ سی کہ کہا حضرت رسول صلی  
 علیہ وسلم اول ہر سورۃ کی بسم کہ فرماتی

نہ کر اور اس حد تک کہ ہر مال جس کی کوئی چیز ہو جسے  
 واسطے امان کیا گیا ہو اس حد تک کہ وہ جو امان نہیں ہو سکا  
 کہ اس حد تک کہ امان کی خاطر اس کی چیزیں جو  
 متروک ہو جائیں اور اس کی چیزیں جو اس کے خلاف کرتی  
 ہیں اور اس کی امان کی چیزیں اور اس کی چیزیں جو اس کی  
 اخبار رکھتی ہیں چاہی کہ اس کی چیزیں جو اس کے  
 کفر میں نہ ہوں بلکہ اس کی چیزیں جو اس کے  
 ہی قاریوں کی اختلاف کیا ہی لیکن قول صحیح ہی کہ نہ  
 کہی اور جانا چاہی کہ قرآن مجید کی بی بی بی بی بی  
 در میان دو حد تک اختلاف کیا ہی کہ کہی یا نہ کہی لیکن  
 قرآن حضرت امام اعظم علیہ السلام کے تراویح اور دیگر اور  
 حفظ کے ہیں وہ ہی کہ کہی اور اس کی چیزیں جو اس کے  
 جائز رکھا ہی ہے بلکہ اس کی چیزیں جو اس کے  
 ہیں اور اس کی چیزیں جو اس کے

۱۰ ایک نئے نئے مسئلہ کو حل کرنے کا بہانہ اور دوسری برائی کا غلاف  
بہرہ منی کا جھنڈا اور چار سب سے دور تر مینجی کا سرخ پتہ

باب اول در بیان اسباب اشتغال از قلم سید احمد رضا  
 الحمد لله رب العالمین اسکے قلم سے قطع لعل وصل ثانی کی  
 جگہ دوسرے باب کے تحت درج ہے بیان غرضوں سے  
 غرض کی بنا پر ناچاہی کہ حروف کثرت کی سبب اشتباس ہو  
 اور لا کثرت میں نہیں ہے کہ سب سے پہلے کمال الف ہی کہ سب سے  
 اول اور حروف مفردات ہی ہیں اور ہمزہ ان حروف میں  
 داخل ہے اور فرق ہمزہ اھ الف میں ہے کہ ہمزہ کو  
 پہلے میں لکھا کہ ان ہوتا ہے اور اپنی صفات پر قائم ہوتا  
 ہے اور الف ہر وقت ساکن ہوتا ہے اور متحرک کہیں نہیں  
 ہوتا اور صفات میں ناقص کے تابع رہتا ہے کہ سب سے پہلے  
 کہ سب سے پہلے دوسرے حروف متلائی نہیں ہوتا چنانچہ  
 چنانچہ اپنی کج غرضوں کے اختلاف سے بعضی کثرت  
 سے بعضی کا کمال ہے اور بعضی کثرت میں کج غرض  
 تمام غرضوں کی نہیں ہیں چنانچہ اس میں اس کی

کہیں ہیں کہ ہوا لاغیر ہیں کہے مخج ہی ایک اور  
 کہیں ہی ہوا اور کسی ہی تین ہر وقت نکلتی ہیں اب جاننا  
 چاہی کہ حلق کی تین تین مخج ہیں اور اور مریبان  
 اور اول حلق کے طوط کہ مخج و در و فو کھا  
 یہ ہر اور اور اور الف کی تین ہوا اور کی کہ  
 کہیں ہیں اور بعض فارسی الف کو بی اور ہر  
 کہ مخج ہی کہیں ہیں اور مخج و ہر ہی ہر الف کا مخج  
 ہر ہی ہی ہر ہی کہ الف حروف ہر ہی ہر  
 اور اور حروف ہر کا مخج بالاتفاق ہوا ہی ہی اور  
 ہر ہی حلق کی ہی ہر حروف ہر ہی ہیں اور  
 اور اور حلق کی ہی ہر حروف ہر ہی ہیں اور  
 اور اور حلق کی تین و کسی مخج ہیں اور اور  
 اور اور حلق ہیں اور مخج ہی ہر ہی اور ہی

اور مگر لوگوں کی طرف سے ملنے کے لئے بہت کوشش  
 طرف سے دوسری کتب میں آخر زبان اور کلمہ  
 طرف سے مفسر کا پیشہ راجح ہے جس میں یہ غرضہ کا ہے  
 حد بیان زبان اور زبانوں کا جو تہا پنج ص کا علیہ  
 کیا ہے زبان کے اور پنج طرحوں کے ہے وہ  
 طرف سے جس طرف سے جا ہی ہیں لیکن زبانوں  
 ہے آسان نکلتا ہے اور دشوار ہی کہ طرف سے  
 المونشی عمر رخی اسد علیہ السلام وہ طرف سے  
 اور کرنی نہیں اور وقت کہنی من کے مقابلہ  
 اگر پشانی میں جہاں لڑتے تھے وہاں اور  
 ل کا پنج ہی کناری زبان کے اور پنج ضاعت  
 ناب کہنے اور پنج چٹاں کناری زبان کی  
 پنج ناب اور پنج کہنے اور پنج سناؤں

[illegible]



غنیمت ہو کہ وہ صفت بیکافر ہی نہیں اس کی کوئی مثال  
 و صفت جس شخص کی ہوتی ہے اور ایک اور سمجھ میں نہیں  
 وہاں کی اور ہر حرف بکایا محضت ہیں کسی کی سمجھ میں  
 اور کسی کی سمجھ میں ہیں چنانچہ جو وہ سمجھ کر اس میں  
 فحشہ ستھن سکتا ہے اس میں صفت بیکافر اور اس سے  
 اور انھوں کو کہیں ہی ہیں اس میں جو کوئی نہیں کہتی ہیں  
 وقت و چاروں ہی سمجھ میں نہیں ہوتا اسی صفت  
 کے سبب کی اس صفت کا نام ہم کو رکھا ہے اور ہر  
 کے ضد مجرور ہی اور مجرور اور کسی نہیں کہتی ہیں  
 اور فوت ہی اور کسی ہی اپنی طرح کی نگاہیں نہیں  
 اشارہ حرف بانی رہی وہ سب مجرور ہیں اور وہ  
 شدیدہ لٹہ ہیں اجلہ قسط بکثرت سفید ہو اس کی  
 نہیں کہتی ہیں کہ اپنی طرح سے نگاہیں ہوں گے انھوں  
 لکھ رہے ہیں نگاہیں ہوں گے انھوں لکھ رہے ہیں اور وہ

[illegible]

۱۰۰  
 ۱۰۱  
 ۱۰۲  
 ۱۰۳  
 ۱۰۴  
 ۱۰۵  
 ۱۰۶  
 ۱۰۷  
 ۱۰۸  
 ۱۰۹  
 ۱۱۰  
 ۱۱۱  
 ۱۱۲  
 ۱۱۳  
 ۱۱۴  
 ۱۱۵  
 ۱۱۶  
 ۱۱۷  
 ۱۱۸  
 ۱۱۹  
 ۱۲۰  
 ۱۲۱  
 ۱۲۲  
 ۱۲۳  
 ۱۲۴  
 ۱۲۵  
 ۱۲۶  
 ۱۲۷  
 ۱۲۸  
 ۱۲۹  
 ۱۳۰  
 ۱۳۱  
 ۱۳۲  
 ۱۳۳  
 ۱۳۴  
 ۱۳۵  
 ۱۳۶  
 ۱۳۷  
 ۱۳۸  
 ۱۳۹  
 ۱۴۰  
 ۱۴۱  
 ۱۴۲  
 ۱۴۳  
 ۱۴۴  
 ۱۴۵  
 ۱۴۶  
 ۱۴۷  
 ۱۴۸  
 ۱۴۹  
 ۱۵۰  
 ۱۵۱  
 ۱۵۲  
 ۱۵۳  
 ۱۵۴  
 ۱۵۵  
 ۱۵۶  
 ۱۵۷  
 ۱۵۸  
 ۱۵۹  
 ۱۶۰  
 ۱۶۱  
 ۱۶۲  
 ۱۶۳  
 ۱۶۴  
 ۱۶۵  
 ۱۶۶  
 ۱۶۷  
 ۱۶۸  
 ۱۶۹  
 ۱۷۰  
 ۱۷۱  
 ۱۷۲  
 ۱۷۳  
 ۱۷۴  
 ۱۷۵  
 ۱۷۶  
 ۱۷۷  
 ۱۷۸  
 ۱۷۹  
 ۱۸۰  
 ۱۸۱  
 ۱۸۲  
 ۱۸۳  
 ۱۸۴  
 ۱۸۵  
 ۱۸۶  
 ۱۸۷  
 ۱۸۸  
 ۱۸۹  
 ۱۹۰  
 ۱۹۱  
 ۱۹۲  
 ۱۹۳  
 ۱۹۴  
 ۱۹۵  
 ۱۹۶  
 ۱۹۷  
 ۱۹۸  
 ۱۹۹  
 ۲۰۰  
 ۲۰۱  
 ۲۰۲  
 ۲۰۳  
 ۲۰۴  
 ۲۰۵  
 ۲۰۶  
 ۲۰۷  
 ۲۰۸  
 ۲۰۹  
 ۲۱۰  
 ۲۱۱  
 ۲۱۲  
 ۲۱۳  
 ۲۱۴  
 ۲۱۵  
 ۲۱۶  
 ۲۱۷  
 ۲۱۸  
 ۲۱۹  
 ۲۲۰  
 ۲۲۱  
 ۲۲۲  
 ۲۲۳  
 ۲۲۴  
 ۲۲۵  
 ۲۲۶  
 ۲۲۷  
 ۲۲۸  
 ۲۲۹  
 ۲۳۰  
 ۲۳۱  
 ۲۳۲  
 ۲۳۳  
 ۲۳۴  
 ۲۳۵  
 ۲۳۶  
 ۲۳۷  
 ۲۳۸  
 ۲۳۹  
 ۲۴۰  
 ۲۴۱  
 ۲۴۲  
 ۲۴۳  
 ۲۴۴  
 ۲۴۵  
 ۲۴۶  
 ۲۴۷  
 ۲۴۸  
 ۲۴۹  
 ۲۵۰  
 ۲۵۱  
 ۲۵۲  
 ۲۵۳  
 ۲۵۴  
 ۲۵۵  
 ۲۵۶  
 ۲۵۷  
 ۲۵۸  
 ۲۵۹  
 ۲۶۰  
 ۲۶۱  
 ۲۶۲  
 ۲۶۳  
 ۲۶۴  
 ۲۶۵  
 ۲۶۶  
 ۲۶۷  
 ۲۶۸  
 ۲۶۹  
 ۲۷۰  
 ۲۷۱  
 ۲۷۲  
 ۲۷۳  
 ۲۷۴  
 ۲۷۵  
 ۲۷۶  
 ۲۷۷  
 ۲۷۸  
 ۲۷۹  
 ۲۸۰  
 ۲۸۱  
 ۲۸۲  
 ۲۸۳  
 ۲۸۴  
 ۲۸۵  
 ۲۸۶  
 ۲۸۷  
 ۲۸۸  
 ۲۸۹  
 ۲۹۰  
 ۲۹۱  
 ۲۹۲  
 ۲۹۳  
 ۲۹۴  
 ۲۹۵  
 ۲۹۶  
 ۲۹۷  
 ۲۹۸  
 ۲۹۹  
 ۳۰۰  
 ۳۰۱  
 ۳۰۲  
 ۳۰۳  
 ۳۰۴  
 ۳۰۵  
 ۳۰۶  
 ۳۰۷  
 ۳۰۸  
 ۳۰۹  
 ۳۱۰  
 ۳۱۱  
 ۳۱۲  
 ۳۱۳  
 ۳۱۴  
 ۳۱۵  
 ۳۱۶  
 ۳۱۷  
 ۳۱۸  
 ۳۱۹  
 ۳۲۰  
 ۳۲۱  
 ۳۲۲  
 ۳۲۳  
 ۳۲۴  
 ۳۲۵  
 ۳۲۶  
 ۳۲۷  
 ۳۲۸  
 ۳۲۹  
 ۳۳۰  
 ۳۳۱  
 ۳۳۲  
 ۳۳۳  
 ۳۳۴  
 ۳۳۵  
 ۳۳۶  
 ۳۳۷  
 ۳۳۸  
 ۳۳۹  
 ۳۴۰  
 ۳۴۱  
 ۳۴۲  
 ۳۴۳  
 ۳۴۴  
 ۳۴۵  
 ۳۴۶  
 ۳۴۷  
 ۳۴۸  
 ۳۴۹  
 ۳۵۰  
 ۳۵۱  
 ۳۵۲  
 ۳۵۳  
 ۳۵۴  
 ۳۵۵  
 ۳۵۶  
 ۳۵۷  
 ۳۵۸  
 ۳۵۹  
 ۳۶۰  
 ۳۶۱  
 ۳۶۲  
 ۳۶۳  
 ۳۶۴  
 ۳۶۵  
 ۳۶۶  
 ۳۶۷  
 ۳۶۸  
 ۳۶۹  
 ۳۷۰  
 ۳۷۱  
 ۳۷۲  
 ۳۷۳  
 ۳۷۴  
 ۳۷۵  
 ۳۷۶  
 ۳۷۷  
 ۳۷۸  
 ۳۷۹  
 ۳۸۰  
 ۳۸۱  
 ۳۸۲  
 ۳۸۳  
 ۳۸۴  
 ۳۸۵  
 ۳۸۶  
 ۳۸۷  
 ۳۸۸  
 ۳۸۹  
 ۳۹۰  
 ۳۹۱  
 ۳۹۲  
 ۳۹۳  
 ۳۹۴  
 ۳۹۵  
 ۳۹۶  
 ۳۹۷  
 ۳۹۸  
 ۳۹۹  
 ۴۰۰  
 ۴۰۱  
 ۴۰۲  
 ۴۰۳  
 ۴۰۴  
 ۴۰۵  
 ۴۰۶  
 ۴۰۷  
 ۴۰۸  
 ۴۰۹  
 ۴۱۰  
 ۴۱۱  
 ۴۱۲  
 ۴۱۳  
 ۴۱۴  
 ۴۱۵  
 ۴۱۶  
 ۴۱۷  
 ۴۱۸  
 ۴۱۹  
 ۴۲۰  
 ۴۲۱  
 ۴۲۲  
 ۴۲۳  
 ۴۲۴  
 ۴۲۵  
 ۴۲۶  
 ۴۲۷  
 ۴۲۸  
 ۴۲۹  
 ۴۳۰  
 ۴۳۱  
 ۴۳۲  
 ۴۳۳  
 ۴۳۴  
 ۴۳۵  
 ۴۳۶  
 ۴۳۷  
 ۴۳۸  
 ۴۳۹  
 ۴۴۰  
 ۴۴۱  
 ۴۴۲  
 ۴۴۳  
 ۴۴۴  
 ۴۴۵  
 ۴۴۶  
 ۴۴۷  
 ۴۴۸  
 ۴۴۹  
 ۴۵۰  
 ۴۵۱  
 ۴۵۲  
 ۴۵۳  
 ۴۵۴  
 ۴۵۵  
 ۴۵۶  
 ۴۵۷  
 ۴۵۸  
 ۴۵۹  
 ۴۶۰  
 ۴۶۱  
 ۴۶۲  
 ۴۶۳  
 ۴۶۴  
 ۴۶۵  
 ۴۶۶  
 ۴۶۷  
 ۴۶۸  
 ۴۶۹  
 ۴۷۰  
 ۴۷۱

٦٥

۱۰۰  
 ۱۰۱  
 ۱۰۲  
 ۱۰۳  
 ۱۰۴  
 ۱۰۵  
 ۱۰۶  
 ۱۰۷  
 ۱۰۸  
 ۱۰۹  
 ۱۱۰  
 ۱۱۱  
 ۱۱۲  
 ۱۱۳  
 ۱۱۴  
 ۱۱۵  
 ۱۱۶  
 ۱۱۷  
 ۱۱۸  
 ۱۱۹  
 ۱۲۰  
 ۱۲۱  
 ۱۲۲  
 ۱۲۳  
 ۱۲۴  
 ۱۲۵  
 ۱۲۶  
 ۱۲۷  
 ۱۲۸  
 ۱۲۹  
 ۱۳۰  
 ۱۳۱  
 ۱۳۲  
 ۱۳۳  
 ۱۳۴  
 ۱۳۵  
 ۱۳۶  
 ۱۳۷  
 ۱۳۸  
 ۱۳۹  
 ۱۴۰  
 ۱۴۱  
 ۱۴۲  
 ۱۴۳  
 ۱۴۴  
 ۱۴۵  
 ۱۴۶  
 ۱۴۷  
 ۱۴۸  
 ۱۴۹  
 ۱۵۰  
 ۱۵۱  
 ۱۵۲  
 ۱۵۳  
 ۱۵۴  
 ۱۵۵  
 ۱۵۶  
 ۱۵۷  
 ۱۵۸  
 ۱۵۹  
 ۱۶۰  
 ۱۶۱  
 ۱۶۲  
 ۱۶۳  
 ۱۶۴  
 ۱۶۵  
 ۱۶۶  
 ۱۶۷  
 ۱۶۸  
 ۱۶۹  
 ۱۷۰  
 ۱۷۱  
 ۱۷۲  
 ۱۷۳  
 ۱۷۴  
 ۱۷۵  
 ۱۷۶  
 ۱۷۷  
 ۱۷۸  
 ۱۷۹  
 ۱۸۰  
 ۱۸۱  
 ۱۸۲  
 ۱۸۳  
 ۱۸۴  
 ۱۸۵  
 ۱۸۶  
 ۱۸۷  
 ۱۸۸  
 ۱۸۹  
 ۱۹۰  
 ۱۹۱  
 ۱۹۲  
 ۱۹۳  
 ۱۹۴  
 ۱۹۵  
 ۱۹۶  
 ۱۹۷  
 ۱۹۸  
 ۱۹۹  
 ۲۰۰

[illegible]

اور دوسرے الفاظ میں جو کہ غلطی سے لکھے گئے ہیں  
 یا کہ سنائی کی تہذیب کی ہیں اور ان کے خلاف غلطی سے لکھے گئے  
 ہیں۔ اور دوسرے الفاظ میں جو کہ غلطی سے لکھے گئے ہیں  
 اور ان کے خلاف غلطی سے لکھے گئے ہیں۔ اور دوسرے الفاظ میں  
 جو کہ غلطی سے لکھے گئے ہیں اور ان کے خلاف غلطی سے لکھے  
 گئے ہیں۔ اور دوسرے الفاظ میں جو کہ غلطی سے لکھے گئے  
 ہیں اور ان کے خلاف غلطی سے لکھے گئے ہیں۔ اور دوسرے  
 الفاظ میں جو کہ غلطی سے لکھے گئے ہیں اور ان کے خلاف  
 غلطی سے لکھے گئے ہیں۔ اور دوسرے الفاظ میں جو کہ غلطی  
 سے لکھے گئے ہیں اور ان کے خلاف غلطی سے لکھے گئے ہیں۔

[illegible]

حسب زکریٰ اذ غام کادہ ہی اذ غام واسطے اٹھا کر لکھی

ہی اور ہر ایک کلمہ ہی اذ غام کریں تو تغیل ہوتا ہی اور

دوسری یہ کہ ایک لغت دوسری لغت ہی ملینس ہوتا ہی

بسم اللہ بنانے تو ان صد ان و علیٰ ہذا العکس

اور اظہار بیچ چہ حرفون خلق کی ہی وہ یہ ہی عہ

ح خ ع غ جو بھی نون ساکن کے یا نون کے

ایک ان حرفون میں سی کوئی مثال آوی نام ظاہری اظہار

کرتی ہیں خواہ ایک کلمہ میں ہو ہی خواہ دو کلموں میں

ہو ہی اور مراد اظہار یہ وہ ہی کہ نون ساکن ہو یا نون

ہو اپنی حال اصلی پر ہی اور کلمہ غیرہ آوی مثال ع

مع ایک کلمہ کے پیناؤن مثال دو کلموں کے ان اٹھ

مثالی نون کے واسطے ال ربی مثال ہ کی بیچ ایک

کلمہ کے پیناؤن مثال دو کلموں کی ومن معا جبر و کلمہ

ہو مثال ع کی ایک کلمہ میں اَلْمَنَّا مثال دو کلموں

حرف

7

امسک





۱۔ **مَنْ بَلَغَ الْكِبَرِ** اِن سوانت بن سوزرہ ورنہ نہی کہ  
 کوئی سوانت ہو یا بھی نہی کہ کسی کا پاس نہی کہ  
 خواہ ایک کلمہ بن ہو یا خواہ دو کلمہ بن ہو  
 اور سوانت کی وہ جن کو نون سوانت اور نون سوانت  
 طور پر اور اگر یہ کلمہ اٹھارہ ہو یا اور نہ اٹھارہ  
 ہو یا ایک ایک حالت ہو یا قدسیان ان دونوں  
 مثال کی طسقفان تپ و کوکبہ شریف  
 مثال کی انی ومن ثعلب و طلمت کلمت  
 مثال ج کے انجینکلم وان محو و فمیر  
 سوجل مثال ذ کے جینہ ماہیلاک و من  
 و خطہ و غلا و من مثال ذ کے لشت و من  
 و من الذی و ظل ذی ثلث مثال ذ  
 من کے تنزل من و کثر و غلا ماہیلاک  
 مثال من کے تنسوت و من سلالہ و رطل

۵۸  
 و زکوۃ  
 تریہ قد

زکوۃ

سیکھا مثال شد یکا نشو و نشو و نشو و نشو  
 شکوہ مثال ص با بفر دین و این صبر و قلا  
 حال مثال ض کے مشورہ و من صفت  
 و ذریعہ ضعفاء مثال ط کے منطق الطیر  
 فان طین و نخل طاعما مثال ط کی فالظر  
 کیف و من ظلم و مرآة طاهر مثال ف  
 کے الفسوف فان فاو و مقصودات فی  
 الحماہر مثال ق کے یقلب الیك و من قال  
 و حلیم قدیر مثال ک کے ضحا و بخشر  
 و ان کان رسول کویم ادر کیسی بعد ناہیں  
 کہ خون کے تثنی نہ حرکت کفر کا دیتی ہیں و کج  
 جہ امتی و کاسی کے مثال او کلمہ ہی لایع  
 اہلہ و علیما ت التک و الہام ت اسمہ  
 و سائنچو انصیح بان او فام کے اسجائنا

وعلیم

۱۰۰  
 ۱۰۱  
 ۱۰۲  
 ۱۰۳  
 ۱۰۴  
 ۱۰۵  
 ۱۰۶  
 ۱۰۷  
 ۱۰۸  
 ۱۰۹  
 ۱۱۰  
 ۱۱۱  
 ۱۱۲  
 ۱۱۳  
 ۱۱۴  
 ۱۱۵  
 ۱۱۶  
 ۱۱۷  
 ۱۱۸  
 ۱۱۹  
 ۱۲۰  
 ۱۲۱  
 ۱۲۲  
 ۱۲۳  
 ۱۲۴  
 ۱۲۵  
 ۱۲۶  
 ۱۲۷  
 ۱۲۸  
 ۱۲۹  
 ۱۳۰  
 ۱۳۱  
 ۱۳۲  
 ۱۳۳  
 ۱۳۴  
 ۱۳۵  
 ۱۳۶  
 ۱۳۷  
 ۱۳۸  
 ۱۳۹  
 ۱۴۰  
 ۱۴۱  
 ۱۴۲  
 ۱۴۳  
 ۱۴۴  
 ۱۴۵  
 ۱۴۶  
 ۱۴۷  
 ۱۴۸  
 ۱۴۹  
 ۱۵۰  
 ۱۵۱  
 ۱۵۲  
 ۱۵۳  
 ۱۵۴  
 ۱۵۵  
 ۱۵۶  
 ۱۵۷  
 ۱۵۸  
 ۱۵۹  
 ۱۶۰  
 ۱۶۱  
 ۱۶۲  
 ۱۶۳  
 ۱۶۴  
 ۱۶۵  
 ۱۶۶  
 ۱۶۷  
 ۱۶۸  
 ۱۶۹  
 ۱۷۰  
 ۱۷۱  
 ۱۷۲  
 ۱۷۳  
 ۱۷۴  
 ۱۷۵  
 ۱۷۶  
 ۱۷۷  
 ۱۷۸  
 ۱۷۹  
 ۱۸۰  
 ۱۸۱  
 ۱۸۲  
 ۱۸۳  
 ۱۸۴  
 ۱۸۵  
 ۱۸۶  
 ۱۸۷  
 ۱۸۸  
 ۱۸۹  
 ۱۹۰  
 ۱۹۱  
 ۱۹۲  
 ۱۹۳  
 ۱۹۴  
 ۱۹۵  
 ۱۹۶  
 ۱۹۷  
 ۱۹۸  
 ۱۹۹  
 ۲۰۰

بسم

9

٤٠

[illegible]

۱۰۰  
 ۱۰۱  
 ۱۰۲  
 ۱۰۳  
 ۱۰۴  
 ۱۰۵  
 ۱۰۶  
 ۱۰۷  
 ۱۰۸  
 ۱۰۹  
 ۱۱۰  
 ۱۱۱  
 ۱۱۲  
 ۱۱۳  
 ۱۱۴  
 ۱۱۵  
 ۱۱۶  
 ۱۱۷  
 ۱۱۸  
 ۱۱۹  
 ۱۲۰  
 ۱۲۱  
 ۱۲۲  
 ۱۲۳  
 ۱۲۴  
 ۱۲۵  
 ۱۲۶  
 ۱۲۷  
 ۱۲۸  
 ۱۲۹  
 ۱۳۰  
 ۱۳۱  
 ۱۳۲  
 ۱۳۳  
 ۱۳۴  
 ۱۳۵  
 ۱۳۶  
 ۱۳۷  
 ۱۳۸  
 ۱۳۹  
 ۱۴۰  
 ۱۴۱  
 ۱۴۲  
 ۱۴۳  
 ۱۴۴  
 ۱۴۵  
 ۱۴۶  
 ۱۴۷  
 ۱۴۸  
 ۱۴۹  
 ۱۵۰  
 ۱۵۱  
 ۱۵۲  
 ۱۵۳  
 ۱۵۴  
 ۱۵۵  
 ۱۵۶  
 ۱۵۷  
 ۱۵۸  
 ۱۵۹  
 ۱۶۰  
 ۱۶۱  
 ۱۶۲  
 ۱۶۳  
 ۱۶۴  
 ۱۶۵  
 ۱۶۶  
 ۱۶۷  
 ۱۶۸  
 ۱۶۹  
 ۱۷۰  
 ۱۷۱  
 ۱۷۲  
 ۱۷۳  
 ۱۷۴  
 ۱۷۵  
 ۱۷۶  
 ۱۷۷  
 ۱۷۸  
 ۱۷۹  
 ۱۸۰  
 ۱۸۱  
 ۱۸۲  
 ۱۸۳  
 ۱۸۴  
 ۱۸۵  
 ۱۸۶  
 ۱۸۷  
 ۱۸۸  
 ۱۸۹  
 ۱۹۰  
 ۱۹۱  
 ۱۹۲  
 ۱۹۳  
 ۱۹۴  
 ۱۹۵  
 ۱۹۶  
 ۱۹۷  
 ۱۹۸  
 ۱۹۹  
 ۲۰۰

[illegible]

[illegible]



[illegible]

[illegible]

[illegible]

5

CU

[illegible]

[illegible]

[illegible]

طاب ثمنها

[illegible]

[illegible]



یہ کہ جو کلمات اور حروف میں کتب کو پہچان  
 دینا ضروری ہے اور ان کو پہچاننے کے لئے جو اصول  
 ہیں ان کو معلوم کیا جائے۔ پہلے اس کو معلوم کیا جائے  
 کہ حروف کون کون سے ہیں اور ان کے کون کون سے  
 وہ کلمہ نہیں ہے بلکہ کلمہ میں آوی ہو سکے یا نہ ہو  
 ہیں کہ اس میں کون کون سے حروف ہیں مثال جاد اور جو  
 میں ہمزہ آوی ہو سکے یا نہ ہو مثال ما انزل  
 یہ تبدیلی میں آتی اور یہ خاص قراءت نام و رسم  
 رخصۃ اللہ علیہ کی ہے اور جو بدست سب سے کون کی ہو  
 ہیں یا کون اصلی ہے یا عاری ہے مثال کون اصلی  
 پس جمع اس کو خدا اصلی کہتی ہیں اور اس کو بدست  
 اور بدست اور حروف ہی کی ہیں کون کون سے  
 کہ بعض کتب میں ہیں یا نہیں ہیں کون کون  
 اس کو بدست کہتی ہیں اور جو اصناف میں ہیں

[illegible]

۱۔ کائنات میں ہر شے اپنے جہان میں اپنے جہان میں ہے  
 ۲۔ ہر شے اپنے جہان میں اپنے جہان میں ہے  
 ۳۔ ہر شے اپنے جہان میں اپنے جہان میں ہے  
 ۴۔ ہر شے اپنے جہان میں اپنے جہان میں ہے  
 ۵۔ ہر شے اپنے جہان میں اپنے جہان میں ہے  
 ۶۔ ہر شے اپنے جہان میں اپنے جہان میں ہے  
 ۷۔ ہر شے اپنے جہان میں اپنے جہان میں ہے  
 ۸۔ ہر شے اپنے جہان میں اپنے جہان میں ہے  
 ۹۔ ہر شے اپنے جہان میں اپنے جہان میں ہے  
 ۱۰۔ ہر شے اپنے جہان میں اپنے جہان میں ہے

۱۔ مکتبہ عربیہ اسلامیہ، لاہور، پاکستان  
 ۲۔ مکتبہ عربیہ اسلامیہ، لاہور، پاکستان  
 ۳۔ مکتبہ عربیہ اسلامیہ، لاہور، پاکستان  
 ۴۔ مکتبہ عربیہ اسلامیہ، لاہور، پاکستان  
 ۵۔ مکتبہ عربیہ اسلامیہ، لاہور، پاکستان  
 ۶۔ مکتبہ عربیہ اسلامیہ، لاہور، پاکستان  
 ۷۔ مکتبہ عربیہ اسلامیہ، لاہور، پاکستان  
 ۸۔ مکتبہ عربیہ اسلامیہ، لاہور، پاکستان  
 ۹۔ مکتبہ عربیہ اسلامیہ، لاہور، پاکستان  
 ۱۰۔ مکتبہ عربیہ اسلامیہ، لاہور، پاکستان

اسی طرح اکثر مدعیین کرتے ہیں کہ شیوان جی بانی  
کی جہیز میں ایک شہر تھا جس کا نام شیوان جی کا  
نہ تھا بلکہ ان کی بیوی اور اس کے بچے کا نام تھا  
اسی طرح ان کے بچے کا نام بھی تھا جو بعد میں  
یاغز کے نام سے مشہور ہوئے ہیں مثال غل احمد سے منسوب ہے  
اور جو بعد از کسریا کے انتقال تو تمام قاری ملک کے  
مثال اسم اس کے را فضل ہے جسے گجراتی میں  
ہودی یا مقیم ہودی کہتے ہیں ان کی مثال ان کے  
رسل اور جو کہند ہودی اکسن رگو یا رب  
مثال رحلت النساء اور جبرسا کن ہودی تو مثال  
اکس کی اعتباری جو کہند ہے ان کے شیخ یا نمہ ہودی  
برہما جانی مثال غل احمد اور سہلی و سہلی  
اور جو قابل کہند ہودی تو بارک برہما جانی مثال  
آخر قشور شرم گجراتی جگہ کے اولیٰ ہے

[illegible]

[illegible]

[illegible]



[illegible]

جبکہ میں چار جگہ لکھا ہوں کہ ایک دفعہ کی اور دو جگہ  
 میں نے علامہ بن کثیر اور ذونون جگہ کو بھی پایا دفعہ یکا  
 سے تکرار کی حالت میں عمل کیا گیا ہو یا ہی حالت وقف نہ  
 میں نہیں لکھا ہوں اور دفعہ کیا ہی کسی واسطے کہ ایک جگہ  
 علامہ بن کثیر کے مطلق ہی اور دوسری جگہ ہم ہی پس دونوں  
 علامہ بن کثیر ہی ہیں سو اس واسطے وقف کیا حالت میں درست  
 نہیں لکھا ہوں اور سورہ کہف کی ولہم جعل لہ عرجا اور  
 دوسری سورہ یوسف میں من مرفد نامرکتہ اور تیسری سورہ  
 قیام میں وقیل میں شکستہ تراق اور چوتھی سورہ مطففین  
 میں کلامی لکھتے تھیں اور سو ان چار سکنوں کی کو مذکور  
 ہے جبکہ میں چار سکنوں اور پانچ سکنوں کے ثابت ہیں اور تین افراد  
 لکھا ہے کہ کسی واسطے کہ وہی مقام اسی طرح کیا ہے کہ وہاں فصل  
 لکھا ہے اور اول اعراف کے دوسری رکوع میں میں سلطان النفسا  
 کے دو ہیں نہ تھیں اور دوسری سورہ اعراف کے تیسویں

رکع بن اولم شکرت و استکمال و جملہ در شریاست و کتب  
 میں کی شریعت رکع میں یوسف اعراف میں چند است و صمد  
 و استغفریٰ لکھنؤ اور غیر ہما سہ و غصہ کی شریعت رکع  
 میں قال لکھنؤ شقی حتی یفقد ر الوعاء سکتہ (الواجب)  
 کبیر اور دوسری وہ کہ سکتہ ہی زیادہ کثرت پر نزدیک وقت  
 کی ہندی او سکا تین دفعہ کہی ہیں اور بعض فاروق بن سکتہ و سکا  
 سکتی کی اور دفعہ یک کہ فرق نہیں کیا ہی لیکن وقت نہ پر کہیں  
 نوع کی ہا اول سکون اور ہی وقت میں اصل ہی کس واسطہ کہ  
 عرض وقت رکعت ہی تخفیف نفس کی ہی اور فاروقی کا سہ  
 دور کرنی حرکت کا اس واسطہ کہ پڑ ہی عبارت طول سے نفس  
 فاروقی کا سکت ہونا ہی اور یہ عرض سکون سے موت حاصل ہونی ہی  
 اور یہ سچ اوس جگہ کی ہی کہ حرف لغوی ہو نیچے حرف پڑنی ہی  
 وہ متوک ہندی اور حرکت اوس حرف کی فتح ہو گا کہ سکت ہونا  
 ضم ہو گا یا وہ حرف مرفوع ہو گا یا مجرور ہو گا یا منصوب ہو گا

ہر حرف کی ایک خاص حرکت ہے اور ہر حرف کی ایک خاص  
 آواز ہے مثلاً کہ 'ن' ہن مثال قیل اور آتق اور یوں آواز  
 اور حالت نفس کے ایک ہی حرف کی ایک ہی آواز ہے اور ہر حرف  
 کی ایک ہی آواز ہے مثلاً علیاً خواہ ہو وی مثل بناء اور نفع  
 و کسری روم ہی بر اور دم ہی وہ ہی کہ حرف آخر کی تین حرکت  
 ہیں پہلی بیوی بی آواز سی کہ اب ہی کسی یا جو کوئی کہ بہت  
 نزدیک فاری سی ہو وی اور یہ غمہ اور کسرہ میں اور راض  
 اور حرمین ہونامی جسے کہ من قبل اور دعوا سلا و اور علیم  
 اور من نفیر اور نفع میں اور نصب میں جائز نہیں تمام  
 قرآن کی نزدیک مثل کتب اور حکیماء لیکن امام نحو کہ سب  
 کے ہیں عظم اعراب کی ہر حرف کی تین جائز رکہی ہیں فوج  
 سرسی شام ہی معنی اشنام کے وہ ہیں کہ بعد آخر کلمہ کے  
 ج کے کون کی ہستہ و دونو ہون کی اشارت اسطرح

سنی کریمہ دیکھو ایک مصلح ہے اللہ تعالیٰ کے جوت آدمی اصل  
 پر جو ہم ہی اللہ کے فیض سے رہتا ہے اس میں ہی ہوا اور اب بھی  
 ان میں سے کئی مثال اس کی دیکھو ہی نستعین اور عزیر اور  
 اس کی مثالیں لے لیں پھر پائے اور پھر پائے اور پھر پائے  
 اس کی ہی اور جانا جانی کر اشیاء مطلق اور جانا نہ کے ہی اول  
 وہ کہ بیان ہو چکی ہی دوسری وہی کہ ایک خوف کو دوسری  
 خوف ہی خلط کرتی جب کہ خدا کی نشانی سے نہ کہ خلط  
 کری جانا امام خلف سے لفظ خلط کے اور امام محمد کہ ایک  
 امام قرآن سے یہ ہے خدا کا کف یا ہی سے لفظ خلط کے نہیں  
 اشیاء کرتی ہی جیسا کہ سننے سے نہ کہ خلط کرتی ہیں  
 سو خلط کرنا جو کف کا ساتھ حکمت کے ہی نہیں اس میں نص  
 ضہ نہیں کا کری اور ساتھ کہہ کر یا اور کئی مثال قبل اور  
 غیفن الماء اور جی ہو رہی امام کہ ہی اور امام کہ  
 قرآن ہی اور امام باقر کے اور ابن فکوان کے ہی کہ ہے

جبکہ جبکہ جس کی کھینچ اور دوسری طرف سے اس کی کھینچ  
 کرنی حرکت بہت تیز (شام کی) اس کی اس طرف سے تیزی کہ حرکت  
 خوب معلوم ہوئی ہے کہ عکس اثر اور کھینچانی یہی ہے  
 لیکن زمین وقف کے جو رخ کھانڈی کی یہی ہے جس میں  
 زمین سے اس کے معلوم کیا جائے کہ کم علامت وقف لازم کے  
 ہی جو اسے جبکہ وصل کری مٹی فاسد ہوئی ہیں اور بعضوں کی کہانی  
 کہ خوف کفر کا ہی اور علامت وقف مطلق کے ہی یعنی مقبہ  
 کیے لازم اور جو از اور حضرت اور سوای اس کے کسی نہیں اور  
 یہ وقف اس کے حکم ہوتا ہی کہ قطع کرنا اس کے جبکہ بہتر  
 اور صواب ہی اور جو وصل کری تو مٹی فاسد نہیں ہوتی اور  
 عبارت اس کے ہی ہے کہ اس کے جبکہ بہتر ناجائز ہی اور جو  
 وصل کری تو ناجائز ہی لیکن بہتر نا اولیٰ تر ہی اور نہ علامت  
 وصلیٰ کہ اس میں ہی دو صورت جائز ہی لیکن وصل اولیٰ  
 ہی اور ص علامت مریض کی ہی کہ جو تنگی نفس کے واقع ہوئی

لغت چاہی کرنا اور جو سکی محسوس ہو وہ اصل ہی بہتر ہے۔  
 اور علامت وہ ہے کہ اوس جگہ وصل ہی بہتر ہو اور جو سب  
 سکی نفس کے اوس جگہ وقف کرنا تو بہر اعاوہ اوس جگہ کا کرنا  
 ہے کلام دوسری جگہ کہ لکن اوس کے ہی وصل کرنا اور جو آیت اور  
 لا ہو وہی تو ہی وصل کرنا لیکن جو وقف کرنا تو بہر حاجت اعاوہ  
 ہے کرنا اور وصل کے نہیں اور جانا چاہی کہ صورت جرم کا کہ سہی  
 ہی لیکن یہی وہ علامت آیت کی ہے کہ جو فقط وہی تنہا علامت  
 ہی تو وقف کیا چاہی کہ اس واسطی کہ آیت سے مراد وہی ہے کہ ایک  
 کلام دوسری کلام ہی قطع ہو وہی اور جو اوس علامت کے ساتھ  
 کوئی اور علامت لزوم ہی باحوال ہے یا سوای انکی ہو وہی پس  
 یہ آیت نام اوس آیت دوسری ہی وقف کہ کہی ہیں اور نہ  
 کہ کہی ہیں اور ایک بہ بات اور معلوم کیا چاہی کہ ایک جگہ  
 علامت لاکہ ہو وہی اور ایک جگہ کہ نہیں اور حکم حدیث جگہ  
 بہر ہی کہ وقف سہی پس ان دونوں میں فرق کیا ہو واجب ہوگا

پہلی رحمتیں جگہ کہ علامت لالہ اور سیاہی اور سرخ جگہ کہ جو نوع ہے  
 وقف کرنا بہتر نہیں اور اوس جگہ کہ جگہ نہیں ہے نہ وقف  
 کہ نفس نکلی کری تو اوس وقت طاعلی سفر لڑی نفس نکلی  
 وقف کری اور اعادہ کرنا وصل الکی کٹر سے کری اور جانا  
 ہی کہ شاخ زنی سیات ریزین و فکون کی افسی اور زباوہ  
 جہنم سے بہت دور سے وقف تھا حال صلح  
 پس اب تفصیل الکی علاحدہ علاحدہ معلوم کرنا چاہی وقت  
 علامت وہ ہے کہ بعض خرابی وقف کیا ہی لیکن کہاں کہ وصل  
 اولی ہی اور جیس جگہ کہ ہوس ہو دی وہ علامت سکتہ کیا ہی  
 اور اکثر فراوانی صورت سکتہ کیا لکھنی ہیں اور معنی سکتہ  
 کیا اور یہاں ہر جگہ ہیں اور اکثر فراوانی ہیں کہ صورت وقف  
 کیا لکھنی ہیں اور اوس جگہ مراد نزدیک منع ہیں کی وقف ہی  
 لیکن متاخر کی نزدیک وقف بجائی خود علامت دوسری  
 ہی پس اس حساب سے اس علامت ہونی ہیں اور بہتر



حکم کے لیے اور علامت کے لیے اولیٰ ہی کو کہ علامت ہی پر وہ ہے کہ  
 بعض میں یہ کہانی پر وقت نہیں اور اصل علامت وہ ہے کہ علامت  
 وہ اصل کی بجائے چاہی وقت کی کری اور اصل علامت وہ ہے  
 کہ وہ اصل اور اس جگہ اولیٰ ہی اور اصل علامت وہ ہے کہ جس حکم  
 علامت ہے کہ ہر وہی نو اور اس سے یہ معلوم ہو جاوے کہ اس  
 سے جو اور علامت ہو چکی ہے وہ ہے اس کا حکم ہی جس جو علامت  
 مطلق کے اور ہو چکی ہے نو اور اس جگہ ہی حکم مطلق کا ہے اور جو  
 علامت جائز کے اور ہو چکی ہے نو اور اس جگہ ہی حکم جائز کا ہے  
 اور جو کوئی اور علامت اور ہو چکی ہے نو اور اس جگہ اور اس کا حکم ہو گا  
 اور بعضی رزمین اور سو انکی ہیں مختلف کسی جگہ علامت نہیں رہتی  
 ہیں لیکن کچھ اور فائدہ ہے اور جو فراوانی لکھتی ہیں وہ فائدہ ہی  
 ہے کہ مختلف ہونا اور متفق ہونا اور علامت ہونا کو مضمون  
 اور جو ہر ہونا اور مکین کا اور یہ ہونا اور اس میں فلاح آتا ہے  
 یہ اور ان علامتوں سے مفصل ہو جاوے گا وہ علامتیں یہ ہیں

۱۰۰ و حسب عیب تکیب پس باب و اما جایی که کو قیود  
 نهان اور پھر نهان یعنی سور نو غلطی و عیود ایات کا اسیان  
 اختلاف واضح ہر ای جو دو نو اسیان مواضع ہر عیب نو بریاج  
 آیت پر علامت ہے لکنی ہن اور دوسرے آیت کا اور علامت  
 و لکنی ہن اور جو کو قیود نهان اور پھر نهان خلاف واضح ہر وی  
 نو واسطے کو قیود یک ہی بد نو دین ہے اور و لکنی ہن  
 اور واسطے پھر لکنی ہر بریاج آیت پر حسب لکنی ہن ہر دوس  
 آیت پر حسب لکنی ہن مواضع و علامت ہوں کا معلوم ہر وی  
 اور حسب علامت وہ ہن جو کو لکنی ہر نزدیک سر آیت کا ہی  
 اور کو قیود یک نزدیک سر آیت کا نہیں اور علامت  
 وہ ہن جو کو قیود کی نزدیک آیت ہی اور پھر ہوں کا نزدیک  
 آیت نہیں اور حسب حکم کہ علامت یک لکنی ہن وہ علامت  
 آیت لکنی ہن کا ہی اور حسب حکم کہ علامت وہ ہر وی وہ علامت  
 آیت مد شو لکنی ہن اور حسب حکم کہ علامت ش لکنی ہن وہ

[illegible]

حضرت امیر المؤمنین علیؑ رضی اللہ تعالیٰ عنہ سے نقل ہے  
 کہ اس خطبہ کا ایک ہی معنی حضرت عثمانؓ نے اس طرح پر عمل  
 فرمایا ہے و اللہ اعلم بالصواب اس خطبہ کا ایک معنی محمد مصطفیٰ  
 صلی اللہ علیہ وسلم نے اس طرح پر عمل فرمایا ہے یا ابی اس  
 معنی سے کہ میں رسول خدا ہوں اور راویوں کو کہنی کہ اور رسول  
 ان کے کہ اب اب ایک ایک قاری کی تفسیر راویوں کے اس کے  
 کہ ہر روز اور نام ان حروف سے معلوم ہو جائے کہ ابی ہر روز نام  
 نافع ہے کہ ابی اور ہر روز خالون راوی اول الم نافع کہ  
 ابی ہر روز و رشی راوی دوسری کہ ابی و خود ہر روز  
 امام ابن کثیر کی کہ اور ہر روز بڑی راوی اول امام ابن  
 کثیر کی کہ اور ہر روز قبل راوی دوسری کہ ابی حطی  
 ہر روز امام ابو عمرو بصری کی کہ ابی اور ہر روز راوی  
 ہر روز امام ابو عمرو کی کہ ابی اور ہر روز راوی دوسری  
 کہ ابی کلم ہر روز امام ابن عامر شافعی کی کہ ابی اور ہر روز

اولی علم الحقیقہ فی علم ہر علم کی ابتدا و سرچشمہ و سرچشمہ  
یہی علم ہے کہ اگرچہ ہر علم کا علم ہر علم کا علم ہے  
یہی علم ہے کہ اگرچہ ہر علم کا علم ہر علم کا علم ہے  
راوی و مکتوبی ہی فیض و فہم ہر علم کا علم ہے  
اولی علم ہر علم کا علم ہر علم کا علم ہے  
خلا و اولی علم ہر علم کا علم ہر علم کا علم ہے  
ہر علم کا علم ہر علم کا علم ہر علم کا علم ہے  
اولی علم ہر علم کا علم ہر علم کا علم ہے  
سائنس و فاریون کے اور راولپنڈی کے اور راولپنڈی کے  
سائنس و فاریون کے اور راولپنڈی کے اور راولپنڈی کے  
کافر ہونے ہی ہو چکی اور سوائے ان سائنس و فاریون کے  
فاریون کے اور راولپنڈی کے اور راولپنڈی کے  
فاریون کے اور راولپنڈی کے اور راولپنڈی کے  
اور راولپنڈی کے اور راولپنڈی کے اور راولپنڈی کے

تبع الحاکم الامام علی بن ابی طالب و فی سبکین او و در این  
بنی هاشم و از وی اقبال الامام ابو طالب و از وی اقبال  
در دین و از وی و کسری که در سبکین او و از وی امام  
المعتمد بن علی که بنی او و از وی حاکم بن علی یعقوب  
کی بنی او و از وی و از وی و از وی و از وی و از وی  
شهری بنی و از الامام خلف بنی و از بنی بنی و از  
بنی بنی و از بنی بنی و از بنی بنی و از بنی بنی  
که نام الامام بنی و از بنی بنی و از بنی بنی و از بنی بنی  
مکرده و از وی و از وی و از وی و از وی و از وی و از وی  
اور و از وی و از وی و از وی و از وی و از وی و از وی  
بنی بنی و از بنی بنی و از بنی بنی و از بنی بنی و از بنی بنی  
عشره و از بنی بنی و از بنی بنی و از بنی بنی و از بنی بنی  
خسری و از بنی بنی و از بنی بنی و از بنی بنی و از بنی بنی  
که بنی بنی و از بنی بنی و از بنی بنی و از بنی بنی و از بنی بنی

ہر نوسان بزرگوں کے لئے نفع دہی ہو ملاحظہ فرمائیے  
 رسالہ کا فراموشی فرامالی زیادتی کا اس فقرہ سے بزرگوں  
 اور نیکو حسی اس میں بابت یہ ہو دین کو ان فوائد کا نہیں  
 کہ جس کا کیا حاجت ہی کس واسطے کہ بی فوائد سپرد ہیں  
 بلکہ یہ خیال فرمادین ہو واسطے پسند ہیں کہ پسند نہیں  
 ہیں ہوں کے اور اس واسطے اس فقرہ کی یہ  
 مشقت اور بٹائی ہے کہ جو کمالی تاہم ہو کمالی ہو کمالی  
 فائدہ بہت ہو کمالی المستعان و اللہ اعلم

فیق

لاکما هر همدرد در اصل کتب ابا بود هرگز کلمه انا را برای کفرین عمل  
شدن ننموده و چون عدل و سبک بودن موافق قاعده کلیه ادعای مردود  
گناهند و چون انا در همه جای الف الساده و در رسم خط امام عثمان  
نوشته برسی بوضع الساسی از انا و آن که اول در قرآن امام  
پذیرد و برین نوشته بودند که الکفار علم و علم بخوبی نموده بودند  
الحال را می که علمان اند مقصد سال اعراب جاری نموده اند همچنان  
در کتاب منقح آورده است و سوم ملانند مخفف کلمی که در کلمه  
در اولان است بدینا و خود وضو نموده اند که هر جا که دو هزه مفتوح  
هم آیند هزه دوم را کتاب فتح هزه اول با الف بدل نموده بعده  
الکتاب است کنین آمد و التقای با کنین و قسم یکی علی صده دوم  
علی عرده و علی صده را روارند که اگر کشیدن به بقدر سه الف  
که ما شمع مقام حرکت کو با یک کن یا دو و یک با کن تلفظ روا است  
و در عرده حرف دوم از حرف سه نباشد که دیگر حرف قابل کشیدن



که این عقیده مشهور نیست که تمام این کلام حق است  
چونکه کلامی که در این عقیده قرآن جاریست از این عقیده که هر چه  
در غیر قرآن است و نیست و این و کلمات و مقدمات و کلمات  
مبصری نموده که کتب از این کلمات که کتب نیز مقوله است  
است و در قول و مقوله و مقوله نموده و کلمات و مقوله  
در اینجا بعد از کلمه مبصری کلمه ای که کتب آمده که کتب و کلمات  
دیده و در این کتب در اینجا و کتب نموده و کلمات و کلمات  
نماید و در این و کتب و کلمات و کلمات و کلمات و کلمات  
و کتب نموده و کلمات و کلمات و کلمات و کلمات و کلمات  
که در دو حقیقت است که ای کتب نیز مقوله است و کلمات  
کردن و ایستادن و حرمت اگر کسی بگوید که کلمات  
نوعی قطعی و در این جواب که در دو چیز و در دو چیز  
پوشیده است که در این قطعی است این جواب صحیح و دیگر آنکه در کتب

قطب عالم است و خلد عروق نخی مندرج اند و تفصیل

آیت و مقام بان بیست و اول در این آیت و مقام

لنغذسبح الله ما افرع خلق و يوم الم نشر الى الذين قل لم

سیدم المصطفیٰ الی الہی و من یزید اسرائیل حرام قتل علیم نبأ و

ابن آدم بالحق ثامن المصطفين ثم ان ربك يعلم انك تقوم

فَاخْرُجْ مِنْهَا مَرَّةً مَوْجِدَةً

تَا فَرَّ الْقَارِ حَوَاتْنِيهِ وَأَقَامَ سِرْمَ الْفَتْنِيهِ لَكِنْ لَفَرَ بَصِخَ الْغَلَبِ 57

بِحَيْثُ يَمِيلُ عَلَى الْفِئَةِ الشَّيْخَةِ فَلَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ فِي دَعْوَاهِ فِي الْأَعْرَافِ وَلَهُ الْعِزَّةُ الْأَلْفُ

وكتبها الباب في رصف ذلك وقال الحمد في النحل على الرف عشت

اینکه هر کس که در این کتاب است و در این کتاب است و در این کتاب است

بازده سورۃ است در قرآن که در وسم الله است او

ما رآه قمر حرمین کف للغیم انبیاء و سبا سورة الفاتحة علی فاطر ورنه وکر

سنة اربع مئة اربع والعشرون مئة اربعة عشر

فَقُتِلَ هُزَيْلٌ بِمَنْزِلَةِ الْقَتْلِ وَالْعَمَلِ عَمَلٌ وَبَيْنَهُمَا حُجْرَةٌ ۖ



